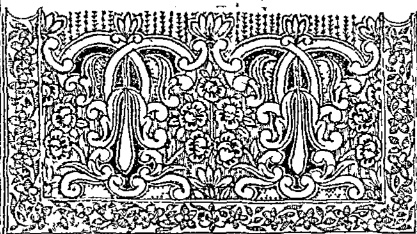
باتمام رسید



بسم الله الرحمن الرحیم

حملهٔ اول از تاریخ پنجاب

الحمد لله الذی جلّ عن الشبیه والنظیر وتعالی عن المشیر والوزیر ومن شأنه تؤتی الملک
من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء لا یدرک ذهن البشر حکمته البالغه
ولا یصل فهم بکنه قدرته الکامله والصلوة والسلام علی سیدنا
خاتم النبیین وخیر الخلائق اجمعین وعلی آله واصحابه الاتقیاء
الابرار والسادة الامجاد الاخیار و بعد بر شائقین اخبار و آثار و طالبین تواریخ
و سوانح اعصار مخفی نماناد که چون وقائع و محاربات سکهان ریاست لاهور با سرکار دولتمدار
انگلشیه زبان ها بوقوع آمده و مردم هندوستان خصوصاً باشندگان شهرها که از شوکت و صولت
سپاه انگریزی واقف و آگاه نیستند که زور و پنجهٔ بهادری و شجاعت و قوت دولت و حکمت
قلعه‌گیری آن قوت را چون کاه از بیخ و بن بیفکنند و در بحر محیط بر اکب زوالی آتش زنند لهذا
اقوال عوام کالانعام را شنیده و بر آن وثوق و اعتماد کرده غلبهٔ سکهان را بر افواج انگریزی باور
می‌نمودند حالانکه از روی اخبار دهلی و آگره که از روی اخبار انگریزی و چتهی های افسران فوج
مینوشتند برعکس آن معلوم میشد و اکثر احباب صدق از راقم آثم عبد الکریم مستفسر

وجویای حال این جنگ میشد بدین خیال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن بزم
دیگر اخبار مطبوعه چند جا را می طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید و بر وقت
ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی مینوشت و تا مقدور خود هر خبر را
تحقیق نموده باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع و
مرغوبست لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نموده و غرض ازین تسوید درانوقت
آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی
دست دهد که غلبه و ظفر کراست و شکست و هزیمت کیست و این مختصر مشتمل است بر دو
حمله حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار انگلشیه و حمله دوم در محاربات
سرکار انگریز با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران سکهان
در دوآبه چناب و جهلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیدند لهذا این
مختصر **بتاریخ پنجاب تحفة للاحباب** موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا
بعبارتی خلل و فتوری واقع شود صاحبان والاهمم عیب پوش عذر نیوش بنده را
معذور دارند زیراکه خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارد و انسان مرکب از خطا و
نسیان است و هو الموفق للصواب

در بیان اصل سکهان و طریق و مذهب ایشان

در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون
که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته
بعضی مرید و بعضی چیله او شدند و کسانیکه چیله او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده
بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو و لهذا آنکه
که چیله او شدند مشهور بسکه گشتند و همچنین کسانیکه از هنود این طریقه و روش اختیار
کنند سکه میگویانند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح
نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در نصایح و موعظت بزبان پنجابی

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجود است سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارف است گرنت را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلاً و مذهب
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و اکثر مقتدران
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کراه پخته کرده هم مذهبان خود را میخورانند و کراه عبارت
از حلوای میده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کراه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبحه در مذهب ایشان میت جانور را ذخه کرده و با شمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشدزادهٔ
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
نیلگون میباشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بغایت تنگ
که پای ایشان بدشواری دران میگنجد و ازار بندش لم و رشتهٔ ازار دراز میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل لنگ اسپ می آویزند و دستار شان بلند و بندش آن بوضع مخروطیت
که از اندرون مجوف باشد و اینچنین دستار را در زبان ایشان کهک گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار و کمر می پیچند و بر دوال حلقه آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ
بر آن حریف را میزنند و تمامی سکهان موی تن از سر تا پا نمی تراشند و همه درشت مزاج ظلم
دوستند هر کس از اقوام هنود سکه شدن میتواند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه براداران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند فوج خالصه عبارت از کل سپاه افسران از فرقهٔ سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که دران فوج سوای سکهان آمیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالص از آمیزش
غیرست و فوجیکه دران غیر فرقه سکه از هنود و مسلمان باشند آنرا فوج آئینی گویند و رئیس لاهور
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیراکه همقوم و محل اعتماد او بودند و در بابه شان بهنسبت
فوج آئینی بسیار میبود گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان
یا عالمگیر بادشاه دهلی شخصی گروگوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد او برخلاف
روبه و طریق نانک و دیگر قایم مقامانش بسیار زردوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هرگاه جمعیتی کثیر از مریدان
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت می کرد و چندبار از فوج بادشاهی که برای گرفتاری
او رفت از وی مغلوب شده باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار کرده
و زنده در قفص آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور بادشاه آوردند و بحکم بادشاه هر روز
یک عضو او را می بریدند تا اینکه او را مثله کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام
کشتند و این ظالم سفاک یعنی گروگوبند بر هر شهر که میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان
ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حامله را شکم میشگافت الغرض زمان
مقتول شدن او مریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید پیدا نمودند و علی الصباح در معابدگاه
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعا می کنند و بزبان خود میگویند واکرودی فتح و سکه دا ابها
یعنی فتح تابعین گروگوبند که عین فتح گروست باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب
ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین در آن ایام فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب و
اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند و از
بهانه جستن مال و اسباب اغارت کرده نفوس ایشان را قتل مینمودند و در مساجد بادشاهی اسپها را بسته
خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان بآواز بلند و گاوکشی در تمام ملک پنجاب نمودند و
بیرون شهر امرتسر که آنرا امبرسر نیز گویند و آن مقام کار تجارتست قلعه محکم احداث نمود

بنام گرد گوبند مذکور نام آن گوبندگڑه نهاد و رنجیت سنگه تبرکا و تیمنا خزانهٔ خود را در همین قلعه
می نهاد در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عمائد و معتمدان فرقهٔ سکهان در امرتسر
بیامدند و لاهور فرودگاه افواج سکه بود دگر سرداران مذکور آنرا دار الملک خود ساخت چنانچه
اکنون بنام قلمرو او در تعبیر بریاست لاهور می کنند و آنچه زبان زد عوام و مردم بازاری
بود که در قلعه گوبندگڑه کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع است بالکل دروغ بر آمده چه اگر بقدر
یک دو کرور روپیه هم در آنجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را در ادای پنجاه لک روپیه نقد منجملهٔ
یک و نیم کرور روپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد دقت و دشواری رو ننمودی
و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند در بیان حال

مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان مخفی مباد

که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران او و پیروی کردن
بر آئین و وجه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بپاسداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
مر فوج و رعایای آنجاست و هرگاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس و یا بجهت ضعف و
فتوری او میان انواع مفاسد و بی انتظامی بنا در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک
و دولت میگردد و مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را با کمال رونق و سرسبزی می داشت تمامی فوج
و افسران ملازم خود را مطیع و منقاد ساخته بود حدیکه از فوج خالصهٔ آئین و سرداران ایشان را
طاقت و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس و رعایت
عهدنامه که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود
بدان ته مینمود که اهالیان سرکار موصوفه ازوی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مراسم مراسلات
و مهادات از طرفین جاری ماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

ابقای سررشتهٔ دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و رسم رعایت عهدنامهٔ موثقه فیمابین دو سرکار
مدام مثل سن ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظهٔ
حدود و افواج متعینهٔ مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف میرفتند رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده و گاه گاه برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسلهٔ محبت و اتحاد می‌شد و بذریعهٔ مکاتبات اشتیاق ملاقات فیمابین را
ظاهر مینمود چنانچه لارد ولیم بنتنگ بهادر گورنر سابق بپاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب بملاقات یکدگر مسرت اندوز شده بودند مگر افسوس که رئیس مهجور
دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش پنجاه و هفت سال
بود و تا سی سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند حکومت و فرمانروائی
ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که ازین ریاست متمتع شود از
مسندنشینی او شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک عدم گردید
طرفه بداقبالی خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر کهرک سنگه متوفا که
جوان نوخواسته و بحلیهٔ فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعةً ازین جهان سست بنیان
درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون معاودت شهر کرد
و سواری او بدروازهٔ شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چندان چپقلش و ازدحام در میان
آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه بآهستگی تمام میرفت و درچنین حال مردم
توپخانه برای رسم تهنیت و سلامی موجب حکم او بیکبارگی صد و پنجاه ضرب توپ که از
پیشتر قریب دروازهٔ مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضا و قدر بصدمهٔ صدای توپها نونهال
سنگه آن دروازه بروی بیفتاد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود افسوس که آن
نهال نو که هنوز از شجر زندگانی برنخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن بیفتاد و رنجیت سنگه
جدش بمشاهدهٔ آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد سن انتظام ملک لاهور را

خوبی خواهد کرد لهذا او را ولیعهد کرده بود و کهرک سنگه کو بظاهر و بنام مسند نشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را نایب و مشیدست این چنین فرزند لیق و دانشمند
انگاشته بصلاح و بصوابدید او انتظام امور ریاست میکرد با آنکه هنوز عمر شاهزاده از بیست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود راهی سیر ملک آخرت شد و آنچه سابق نجومیان
و طالع شناسیان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونهال سنگه میگفتند که این پسر بلند
طالع پیدا شده و بست در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ برآمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابسته
تقدیر است کسی را اطلاع بر غیب نیست الغرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نونهال سنگه
قسمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دومی مهاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هر دو پسران رنجیت سنگه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنگه افواج انگریزی فی دفعه اخیر
بسرکردگی جنرل پالک بهادر در میان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از آنجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی و بهیر و بنگاه ایشان که در قندهار و
جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل ابمث و جنرل ناٹ زیر
عمل یکجا شده بطرف هند و ستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا معین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذکوره لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبه هر کس و از بهم رسانی دیگر مایحتاج سفر قرار واقعی بعمل آورده همه را راضی
و خوشنود داشتند الغرض مهاراجه شیر سنگه بلوازم دوستی و اتحاد فیما بین هر دو سرکار بیش از پیش قدم میگذاشت
و هم در تنظیم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعه نکبت و ادبار بر فوج سکهان نازل شد
و مشیت ایزدی خواست که ایشان را بکیفر اعمال و ظلم و تعدی که بر بندگان خدا علی الخصوص

علی الخصوص بر رعایای بیچاره و مسلمانان کرده بودند بنابران بعضی فوج سکه که خاص
شهر لاهور بود باغوا و تحریک بعضی سرداران ریاست بلوا نموده و بغاوت ورزیده مهاراجه
شیر سنکه ولی نعمت خود را مع پسر و وزیر او و دیگر بسیار سرداران بکشتند و قیامتی برپا ساختند
زبانی بعضی ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیر سنکه از سکه خاص
مرد عیاش بود و دولت بسیار بدادن زنان قاصه مغنیه و هم در لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنکه برادر راجه کلاب سنکه که خیرخواه انکاغزان از عهد رنجیت سنکه بعهده وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیر سنکه عرض کرد که این دولت مهاراجه رنجیت سنکه
والد شما با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف میسازید خزینه
خالی میکنید شیر سنکه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفت و گو که از همین قسم بود
شیر سنکه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت دهیان سنکه گفت و تهدید نمود دهیان سنکه
آنوقت خاموش ماند مگر کینه آن در دل داشت تا اینکه شیر سنکه افسری را که بجرم سنکین
و یا در قصاص خونی که کرده بود قتل نمایند برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای وزیر مذکور
مخفی بغاوت ورزیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنکه بگیرد و سپاه را که تابع او
بود باشاره دهیان سنکه درین امر با خود متفق ساخت تا اینکه آنهمه بر قتل او مهیا و آماده گشته
منتظر وقت و قابو بودند که حسب اتفاق روزی شیر سنکه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه قواعد
فوج در میدان قواعد گاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنکچه را که پر از گلوله بود از جانب پشت شیر سنکه
سر کرد چنانچه او همین یکضرب تفنکچه بجان باخت همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود ببهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند گوسفند آن بیچاره را بجفا ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیر سنکه حال ورغلانیدن دهیان سنکه را مردم طرفدار شیر سنکه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنکه را مع راجه هیرا سنکه

پسرش و اوتم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بضرب های شمشیر
پرزه پرزه کردند و ازان روز فیمابین سرداران طرفدار رنجیت سنگه و جانب داران وزیر
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم ماند
و درین بلوا کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
و سه سردار نامی و کار آزموده از دکاران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته گردیدند و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده در امرتسر
داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه که پرتاپ سنگه نام دارد زنده ماند مگر
اولاد ندارد و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در فکر آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه برای نام بر مسند ریاست نشانیده
حکمرانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه هست بر ریاست لاهور
معین ساخته او را بظاهر مختار ساختند و آنچه از زر و اسباب میخواستند بحکومت خود جبراً
میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه در ماهه بزور مقرر
کنانیده از راتب میگرفتند و سوای اتلاف نفوس زر بسیاری از خزانه که بدست شان افتاد
متصرف گشتند و بعد ازان که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند کسی را از
سرداران نگذاشتند که ایشان را فهمایش و باز دارد از امور بیجا و خلاف دستور باز دارد
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقیمانده که در دربار لاهور حاضر میماندند بجز تبعیت
و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان می کشود او را از
جان میکشتند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود قتل کردند
و تردد بعضی از دراندازی راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهر کیف چون میدان را از اغیار
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار در امور ما مداخلت کردن نمیتواند هر یکی از ایشان
خود را رستم و اسفندیار میدانست چنان بخاطر شان گذشت که حالا الطرف دریای ستلج عبور کرده

درملکهای آنطرف تاراج و غارتگری نمایند

در بیان شروع فساد سکهان این طرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشیه و وقوع محاربات فیمابین

چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعه اول قریب بیست و یکهزار
سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب هر قدر که خواستند از راه خودسری
گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران را طوعاً و کرهاً همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر سال
یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیمابین
ملک پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه و بدون
پاس و لحاظ ملک غیر عبور کردند و بدین طرف ها لیان انگریزی که غافل از اراده و جرأت
ایشان بودند صرف بدریافت حال شورش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ایشان میان
خودها در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی ریاست آنجا از راه دوراندیشی و مآل بینی که از
لوازم ملکداری و کشورستانی ست خواستند که بدینطرف دریای ستلج در عمل خود در چند مقام
و معابر که بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان ست فوج خود را مامور
و معین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سر و سردار و مانند شتران بی مهار اند
اگر قصد آمدن بدین طرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد
و اراده لارد هاردنگ گورنر جنرل فرمان فرمای ملک هندوستان بالنفس نفیس خود مع
سپه سالار کل افواج انگریزی گف صاحب بهادر وارد کمپ لدهیانه و فیروزپور شده
بودند و در تجویز بودند که چقدر فوج در فلان مقام و چقدر در فلان معبر مامور و معین باید کرد و هنوز در وهم
و گمان لارد صاحب و سپه سالار موصوفین نبود که سکهان خلاف عهد که فیمابین سرکار انگریزی و لاهور
از عهد مهاراجه رنجیت سنگه منعقد ست در ملک ما آمده مصدر فتنه و فساد بلا سبب خواهند شد بنا بران توپهای کلان و دیگر
سامان حرب همراه نیاورده بودند و بجز فوج متعینه چهاونی لدهیانه و فیروزپور و فوج قلیل که در اردوی لارد
صاحب بود باشد در آنوقت افواج دیگر در آنجا موجود نبود و هرگز خاطر داشتند که بعد تعین مقامهای متعینه

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوب از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این فوج
سکهان در عمل انگریزی باتمامی رانی صاحبه و در دلیپ سنگه شده بود و یا بدون اشاره او
و گلاب سنگه میخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چرا او از مقام جمون فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران بر خود غلط بر گفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا باشاره گلاب سنگه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از سبکه آن هر دو کس مذکور از
دست سکهان شب و روز هیچان خود ترسان و لرزان میماندند بنابران خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفا کار را آفاکس و استیصال بیخ
و بنیاد شان کرده و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان
نداشت الغرض قلع و قمع این گروه هیچکیه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود
و عجب نیست که این هر دو کسان بنظر آل کار و دور اندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام شهرت
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه بکار شان آید رانی خالصه
مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت
و شمول رانی صاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور بر دلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرمود و تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمو بقصد لاهور نگردید و برای حفظ خود وعدهای دروغ البته فریب از جمو بفوج سکهان و سردارانش
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود را زود میرسانم و شرکت میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن بشوند و بقصد امداد جمون
یورش ننمایند و گلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که هزیمتهای متواتر خورده

خورده و مانند مار سر کوفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و رانی جندان [illegible]
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن نیز بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار انگریزی
مستقر قصد لاهور خواهد کرد در صورت زیاده ازین توقف کردن در حصول مناسب انگاشته
بر جناح استعجال در لاهور بحضور [illegible] صاحب در رسید و بعد نمایش یکی مراتب عجز و بیکسی سکهان [illegible]
سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور هیچ نذر و اسباب کشیش با دیگر سرداران در عسکر
لارد صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف الی صاحبان گشته بعد تقدیم
مراتب اعتذار و استغفار و اظهار بیقصوری رئیس پیغام صلح رسانید الغرض بعرض گزارش او صلح فیمابین
هر دو سرکار منعقد شد و اگر او درین وقت نیامدی و واسطه صلح نمیشدی فوج انگریزی بکسر [illegible]
و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و ریاست خاندان مهاراجه رنجیت سنگه نیز

دربیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر سنه ۱۸۴۵ عیسوی شده بود

گویند سکهان دفعتاً اول با جمعیت
بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله چهره آن دور تر میرسید عبور ستلج نموده و مورچها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشت صد و چهل و پنج عیسوی شروع بجنگ کردند درین
جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی بشان بکار آمد
زیرا که نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده نقصان
سپاه می نمود و فوج انگریزی با وجود ثبات مردم سپاه توپهای خرد که در پلتن ها میباشند با خود
میداشت و گولهای آن تا بفوج سکهان نمیرسید کمندر انچیف بمشاهده اینحال که مردم از سپاه ما
از گوله بازی توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم یورش و حمله کرد بمجرد حکم کردن
موافق قاعده مستمره یورش که در میان شان معمول است فوج انگریزی بیکبارگی حمله
کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن از شلکهای متواتر حریف تاخت کرده و
قریب بمورچهای سکهان در رسید و توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آنچنان زیر شلک

انتشار گرفت که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار سکه
در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقی‌ماندگان آن چنان سراسیمه و بیحواس شده گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و دریغ که درین حمله اکثر افسران
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان و گورهای ولایتی و سوار و پیاده‌های هندوستانی
مقتول و مجروح گردیدند الحق که درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب مقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق و دلیران
حرب بدکردار بودند کارنمایان بعمل آورده و بپاس عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته و پامردی
نموده و مادهٔ مخالف برآورده مظفر و منصور گردیدند اگرچه تفصیل این جنگ نیز باید و از روی خوب معلوم نمود
لیکن آنچه از ثقات شنید در مقام ثبت نمود **در بیان جنگ دوم سکهان با فوج انگریزی**
که قریب بمقام فیروزپور واقع شده گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر انگریزی که
نبود و سکهان گریخته از لاهور علی الاتصال رسیده بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده و متهیا
بر دو شدند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج ایشان رفته قصد هنگامه پردازی نمودند و تا این وقت
توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نشده بود لارد صاحب ممدوح زیاده
ازین مهلت انتظار رسیدن سپاه انگریزی مگر مناسب ندانسته فوج فیروزپور را که بمقام هری پتن
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدهیانه رساند چنانکه سکهان سر بشورش برداشته از سپاه فوجهای
چهاونی لدهیانه نمایند چنانچه اول دو دم رجمنت پیاده و سی ویکم پلتن پادشاهی جیول و نهم و
شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هری اسمت صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلتن نیز از دهرم کوت آمده شریک فوج مذکور شد و تا آن بیست و نهم
این فوج تا بست و پنج میل از قطع مسافت کرده رفت از گسپره لدهیانه که نیل کرو و اول پلتن و توپخانه بحجم اندر
سوار و توپخانه بطرف فوج سر هری اسمت مذکور نیز روانه شد و دشنام‌ها و انبوه کثیر فوج سکهان در مقابله
بلند فوج انگریزی را دیده گوله توپ دن آغاز کردند و سر هری اسمت صاحب یعنی افسر مذکور و متبوع انگریز مردانه

امروز سپاه با مسافت بعیده را طی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ داد که تا هم بوقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
کشته و بعضی مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر بنگاه فوج انگریز که از عقب
مانده بود نیز غارت و بعضی گوره و لایتی و قدری سپاهیان پلٹن هندوستانی را گرفتار کرده دم
سر بخبری است ازین قتل و نهب که از سکهان بوقوع آمده بود در خشم شده بتاریخ بیست و سیوم
جنوری عوض آن را خوب گرفت یعنی سکهان الغریب گریز قریب بفیروزپور رسیده در میان فوج
خود کرده از هر چهار طرف همچو آتشباری کرده که از هزارها کشته پشته ساخت و جمیع اسباب
منهوبه فوج خود را مع اسباب عظیم انتزاع نمود و پیشتر این جنگ در بیست و یکم ماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پتیاله تاخته قلعه آن را بتصرف خود در آورده و شلک
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کردند ولیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن حصار را بجنگ
از سکهان باز گرفته حواله راجه پتیاله نمود و در هر جنگ فوج خالصه را یقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک ما رسیده شریک جنگ خواهد شد و حال آنکه گلاب سنگه
از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را از قتل کردن مهاراجه شیر سنگه
و پسرش بیچراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدا می خواست که این ظالمان
بهر عذابی و عقوبتی که کشته شوند عین صواب باعث اصلاح و امن و آسایش ملک میدید
انجاست بحکمت عملی خبر آمد آمد خود مشهور و ظاهر کرده بود تا بتوهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریزی
بقصد تخریب او یورش بر جمو که وطن و ماوای اوست نکنند و بعضی مشاوران ایشان از لاهور
تا کناره دریا در ملک خود غارتگری میکردند و بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال هزیمت مغلوبی
سکهان اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست
کشیده بود از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که بعد رفتن
در لاهور رفته رانی و دلیپ سنگه پسرش را کشته بجای او دیگری را بر ریاست لاهور مقرر خواهیم کرد و اکثر ایشان

قابو میافتند چنین میکردند مگر ایشانرا از رفتن در لاهور نصیب نشد گویند سبب نوشته
راجه گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان ننمائید بعض فوج لاهور خصوصاً کل سپاه آئین و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ نشده بودند و کسانیکه رفتند و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل کالیان
فوج خالصه از خودسری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه نهنگیان
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب میگفت که من اکنون بحساب سر صد دوازده
روپیه در ماهه فی کس باید کانزادادن نمیتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنید این همه
سزای سرکشی و خودسری شماست چه بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه آن دیدید
و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه بارها
و کرّات مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جواب داده ایم
که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرنال
در میان ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیمابین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد از جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ چنان پیچیده بود
که کسی را همسر خود نمیدانستند **در بیان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم ۲۸**
جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود گویند بیست هزار سکه
با پنجاه و شش ضرب برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود به بیست و ششم
جنوری سال مذکور از طرف دریای ستلج عبور کردند منجمله آن فقط چهار هزار سوار با دوازده ضرب
توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شد و فوج انگلستی
در آنوقت از یعنت فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر باوجود
قلت سپاه درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت پنجاه ضرب توپ سکهان

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ را که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور کردن بحالت اضطراب غرق شدند و دو را که بجد و کد بآنطرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آنطرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرات و چالاکی
در رنجکدان و پیاله آن هردو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید که
قبل این جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بالشت
آن استاده بود و چون نایره قتال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن و دست و پا جنبانیدن لگام اسپ را برتافته مع سواران همراهی خود یکسر بطرف لاهور
شتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پل را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود شکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سوم مغلوب گشته رو بفرار نهادند و
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور روند و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته سلک زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری بارادهٔ عبور بر کنارهٔ دریا
رسیده نشانی از پل در انجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر دینجا توقف میکنیم از فوج حریف
که سلک زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را بدریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله از ان گروه هرکه بخوف غرق شدن بر کنارهٔ دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هرکه خود را بدریا انداخت لقمه نهنگ اجل گردید شاید معدودی
از قوت شناوری ازین مهلکه بر ساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکهان خود متنفسی زنده نماند یا زیر تیغ
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد از ین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرده ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل اخلاص خواهان نبود
زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود بتنگ رسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدین زودی در مقابله انگریز

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و حمله‌های متواتر نمودن فوج انگریزی کوتاهی و کمی نکردند
و مردانه وار جنگیدند و علاوه بر اتفاق خون ناحق مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان و سنگیر ایشان
بوده‌اند و دایمی این همه نقض عهد نموده بلا سبب در عمل غیر پورش و تاخت نمودند لهذا مبتلای قهر
الهی گشته مستاصل و رسوا گردیدند و قبل این جنگها کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهنا سنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در لهور بحکم
شیر سنگه و دهیان سنگه وغیره کشته شدند از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده
لیکن از شامت اعمال آنها در آنجا هم بخوشدلی نگذشت زیرا که بعد از چندروز برای سیر و تفریح بلا
ترقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته بدار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین سکهان
و سرکار انگریزی بنابر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظربند شد
و تمامی مال و اسباب وی که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق گردیده و سبب نظربند شدن
سردار لهنا سنگه آن بود که مبادا بپاس همقومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور
فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام فیروزپور و دیگر بلاد و مضافات انگریزی
بود نیز بقرق در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنهمه اموال و اسباب وغیره وا گذاشته گردید
دادند و سوم فبروری ویلر صاحب بریگدیر از معبر روپر تا معبر پهلور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بود مامور شد تا سکهان بر اینطرف عبور کردن نتوانند و بیست و ششم
جنوری جنرل اسمث با معسکر خود از کمپ لدهیانه در لشکر کشند رنجیت ملحق گردید زیرا که تا
آن زمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دهلی در لشکر لارد صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بخبر رسیدن سر چارلس ناپیر صاحب
گورنر سنده در معسکر لارد صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بران طرف دریای ستلج
از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود لیکن اعلان
آن نمی نمودند نقل عجیب دوم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن سر

سترو بین ست ارث که در انبار بود درفت و در باغ پادشاهی مسکن صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آنصاحب
داخل گردید بر کار صاحب او را انجا نیافت اگرچه بحث مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند او در وقت
شب در قید خود را قتل کرد و در بیست و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه بحضور
لارڈ صاحب پیغام صلح برد و معذرت نمود او را جواب شد که ما سرکار خالصه سردار تیج سنگه
و راجه لعل سنگه که سر دفتر خالصه اند نمیدانیم که کیستند اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
گلاب سنگه و یا دیوان دینا ناته می آمد ساعت کلام او میشد و به بیست و چهارم جنوری افواج
کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارڈ صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده
هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوائی بر فاصله ده کروه از لاهور رسیده فرود شد
و روز دیگر به معبر کراویل که بر سه کروهی از لاهور است رسیده خبر ورود خود بحضور رانی صاحبه
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردد گویند
در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و ششصد و پنجاه
و سه اسپ مقتول و مفقود گردید نزد رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه گلاب سنگه
را وزیر کرده جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ از ما مقابله کردن با افواج انگریزیه
دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از
دست رفتن قریب یک صد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و تمام شدن گوله بارود
و کشته شدن جماعتی کثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب و شدائد را ظاهر ساختند گلاب سنگه اینهمه حال را شنیده بظاهر
تشفی ایشان کرد و کلمات ناسخت بر زبان آورد و گفت شما را یاد خواهد بود که یکدو ماه پیشتر
ازین واقعات من بفوج خالصه که سر بخود سری بر داشته بارادهٔ جنگ قصد قتل بطرف فیروزپور

کرده بودند چه قدر ممانعت نوشتیم که از دریا بدون اجازت من قدم بآنطرف نخواهید گذاشت
مگر افسوس که فوج خالصه این همه را بهم متصل لوباکاهور تصور ساخته سخن ما نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند همچنین بار دوم و سوم برای فتح بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج ممانعت نوشتیم و زبانی گفتیم
هم گفته فرستادیم ولیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از دستگاه دولت لاهور
رنجیده آمده بودند از ندامت سرنگون شده بجز این کلام که گلاب سنگه را جوابی نداد بر که حرف اکالیان
زیر حکم کسی نبودند و نبودیم و گمان که اسد ایمنی که لارد صاحب سپه‌سالار فوج انگریزی در چهاونی
لدهیانه مجتمع شده ما اراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میدارند بخیال که عبور دریای
ستلج نموده شروع بجنگ کردند بسبب هم مذهبی و بپاس قومیت فوج خالصه هم شریک شد لاکن
شده و ما را هم باصرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با ایشان در جنگ افتاد و همه کس را
معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه اینچنین شکست و هزیمت نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست برشکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتادند
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان از فوج خالصه
میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پامردی کرده یا بالکل مقتول و فنا شوند و
یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه جیو برقرار ماند و این امر بدون رفاقت
شما در حرب کامل ممکن نیست خیر آنچه سابق شد شد اکنون دستگیری شما ضرور است تا در جنگ انگریز
کرده شود و شاید آب رفته بجو باز آید و داغ بی آبروی که در پیشانی سکهان نشسته باید از شجاعت سکهان
شسته گردد و بالفعل اینهمه تابع حکم و فرمان شما هستیم سر مو از آن تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از اتفاق
و خود سری اکنون نوبت بجان و کارها باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که از سوء تدبیری خالصه
بر نا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و راجه لال سنگه
و سردار مراج‌ها و سردار ارجن سنگه وغیره افسران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه یافته

انطرف ستلج سبحان تا برگشته آمدند و باوجودیکه فوج خالصه انطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
هر یک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد چند روز که بسیار دو هزار
مردم در لشکر رنجور سنگه فراهم آمدند مگر گوله و باروت ندارند و راسپاهیهم اکنون سامان
جنگ مهیا نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بودید بران چه کار کردید که اکنون خواهند کرد
الغرض باقیماندگان از فوج خالصه انطرف دریای ستلج در عمل باده دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شاه دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره خبر آورد
که نائب کروساد هوسنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود بمرد و دیگر مذکور از مردمش بدل
و مضطر گشته بطرف کرتارپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
برسبیل تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور کردن فوج بسته اند و باشندگان منڈی تلوان
از نهیب و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گوله و باروت
ایشان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع اینهمه حرفها همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در همان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار
فرمانبری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود.
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی نگهبان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه متصور شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح خواست
پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بر صلح شده تجویز کردند که در فوج
انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوار است که فیمابین سرکار و سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که آخر جنگهاست شد در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراون

در دهم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی فیما بین سکهان و افواج انگریزی شد

گویند فوج خالصه ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچالها کنده آماده جنگ شدند و درای
نواب گورنر جنرل بهادر و کمندر نچیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آن طرف
دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکهان را که مورچال کنده پیش رو افتاده اند
گریزانیده شود زیرا که لارڈ صاحب و کمندر نچیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این فوج
سکهان که بالفعل آنروی دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی
مقابل گردد اولی آنست که این فوج را بالجمله و یورش متفرق ساخته بکنار گی عبور دریا
نمایند پس سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی بیکپاس
روز برآمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت بشلکهای
متواتر که گلوله توپهای ایشان بسیار دور تر میرفت مورچالهای سکهان را که آنطرف ستلج بود تزلزل
ساختند و مجروح و شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند چنانچه
پلٹن گورکهه و غیره از راه پلی که همان ساعت از تختهای ثین در دو سه جا نصب کرده بودند
برق وار تاخته در فوج سکهان در آمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب
اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت ضرب توپ که همین قدر
در لشکر غنیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در این جنگ لارڈ صاحب بذات خود تشریف داشتند
و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان هر قسم عبور دریا
نموده داخل در عمل لاهور گردید و لارڈ صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری

۱۸۴۶ عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلشیه در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان
را هزیمت پی در پی داده از عمل خود بآنطرف دریای ستلج بدر کرده و زیاده از دو صد
ضرب سکهان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیده در

و در اشتهاری که بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگ با اجرا یافته
بود مندرج است که نواب گورنر جنرل بنابر اشتهاری که جهت حفاظت ملک انگلشیه ارند و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی پیمان عهدشکن که موجب آسایش کافه انام
است این همه تدابیر جنگ را بر روی کار آورده و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عهدنامه که
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود و بسبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب بیگناه توهین بسرکار معظم الیه عائد گردیده
از سرکار لاهور نگیرد فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بندوبست در سرکار لاهور خواهد نمود که با
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و از این بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواهش نواب صاحب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آنچنان انتظام و بندوبست بظهور رسد
که افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مصدق و شاهد این قول است
که از این طرف هیچگونه تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور از پیشتر بعمل نیامده بود و لیکن
هرگاه از سرکار لاهور یکایک و دفعةً بلا ظهور هیچگونه وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی کرده
درینصورت سرکار ممدوح بعمل آوردن تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد کنون
آنچه حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار ناهنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود که خواهش اینمعنی نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی گردد فاما جهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید که اضلاعیکه درمیان ستلج و بیاس واقعند مع کوهستان واقع آن شامل و مضاف
مملکت انگریزی گردد و با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تاهم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود در آرند

شرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز خاطر عالیهای سرکار انگریزیست که در صورت جمع
آوردن و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بر یکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه
بیکشیه باشی که بانی مبانی این ریاست و متعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال برقرار دارند و کدام
دلیل قاطع تر به تحمل و بردباری لارد صاحب و اغماض فرمودن شان از جرایم و گستاخی فوج لاهور
تواند شد که با وجود فتح کامل و غلبهٔ تام باظهار تهیهٔ امورات باطنی خود پرداختند و بجز خواهان
خاندان مهاراجه رنجیت سنگه سرکاباشی علی الخصوص کسانی که شریک جنگ و جدال سرکار انگلشیه بودند
خبردار می‌شود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرل بهادر آنچنان بندوبست بظهور آرند که از روی آن
ریاست اولاد مهاراجه رنجیت سنگه بهمه تام و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را محفوظ
واسوده حال داشتن تواند و اگر احیاناً باز آنچنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت سرکار
انگلشیه بوقوع خواهد آمد در صورت ایکا کل حقوق حسب اطمینان سرکار مصروف و معطل خواهد آمد
فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرایط مسطوره آنرا بدل قبول منظور کرده متعاقب
تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا هفدهم آن تمامی عساکر
انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانهٔ کلان نزد داخل پنجاب شد و راجه
گلاب سنگه در مقام قصور آمد و تاریخ شانزدهم ماه مذکور شب به لارد صاحب بهادر فائز
شد نذر و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف کرده بموجب حکم والا راجه مذکور در
خدمت میجر لارنس صاحب و مستر کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شد تا
از نیم شب درمیان هرد و صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینا ناته و فقیر عزیزالدین
گفتگو می‌شد و ماند و سرانجام صلح همان قرار یافت که در اشتهار مذکور مندرج بود و تعیین تمام ملک دو آبه
که درمیان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یکم و نیم کرور روپیه
نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور در سرکار انگریزی دهد و منجمله آن پنجاه لک
روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی درمیان مدت دو سال واسازد و بتاریخ

و بتاریخ هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شده
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینانات بران ثبت کرد و در بیستم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
رسیده بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانه که مابین قصور و لاهور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باغی بقدر شانزده هزار که باقیمانده است نصف آن مسلح و نصف بی ساز و یراق
نهایت خائف و هراسان در مقام برهانه افتاده است و از برهانه راه بطرف لدهیانه
و امرت سر میروند و لارد صاحب از اثنای راه برای صاحب برای تشفی گفته فرستادند که با حفاظت
شهر لاهور نیز خواهیم کرد از سکهان بغاوت کیش و غیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و در همان زمان
قلعه پهلور که از قلاع نامیه سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی در آمد
از اهل قلعه کسی بمزاحمت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم فروری لارد صاحب
بکمندر انچیف بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بیقاعده و دو ترپ از توپخانه اسپی و یک ترپ
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای رفتن همراه سواری مهاراجه صاحب
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پهر بشار احتیاط تمام محل سرای شان سازند و لارد صاحب
در بیستم فروری داخل لاهور شدند و در بیست و یکم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران و افسران
خود باز برای ملاقات جناب لارد صاحب آمده عفو از قصورات خواست جناب ممدوح بملاحظه آنکه
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست وفادار سرکار انگریزی بود از همه قصورات
فوج او درگذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بشرائط مندرجه اشتهار نامه عهدنامجات
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف شلک سلامی برحسب رتبه ایشان در لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه مرضی مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام دائره دولت لارد صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارد صاحب حضور اینکه در لشکر مهاراجه انگلیسیه خواهند
ایشان را با عزت و احترام از لشکر در محلسرای رسانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی که
شهر لاهور رود و مردم رسد را که در لشکر می آرند حفاظت کنند **نقل اشتهار نواب**
گورنر جنرل بهادر مصدره سیزدهم فروری سنه الیه مقام لاهور برای
تشفی مردم شهر وغیره بر جمیع سرداران و سوداگران و گوشه نشینان و رعایای دار السلطنت
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه روز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر
شکایت نافرمانی و بغاوت و گرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شرط و احکام نواب الصاحب
ممدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان هر دو سرکار روابط دوستی و اتحاد بطور
سابق جاری باشد و نواب الصاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرره بشرط مقابله و مجادله
نکردن سپاه خالصه با دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایا و خلائق ملک پنجاب
و خود مهاراجه صاحب موصوف هم در ترقی و بهتری کار ایشان سعی و کوشش بجا خواهند کرد
پس باید که باشندگان ملک پنجاب بی خوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که هیچ جه
پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی
برای حفاظت محاذی دروازه بادشاهی باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جوانب قلعه بدان
سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه است اقربای ایشان سکونت میدارند از محافظ خالی است
و اراده نواب الصاحب معظم الیه است که فوج سرکار لاهور فقط آن قدر باشد که بدان حراست
و بند و بست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده از بیست هزار نیست و لارد صاحب بهادر
از راه مزید قدردانی مجلدوی حسن خدمت جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را چهار بار
شکست داده و عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بعطای تنخواه یکسانه بطریق انعام حکم فرمودند
و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان
ساختند **فهرست نذر و پیشکش** که راجه گلاب سنگه برای جناب لارد صاحب

تفصیل اسامی سرداران که همراه آورده بود و آورده بودند

تفصیل نذر و پیشکش مذکور		اسامی سرداران همراهی گلاب سنگه	
هنڈوی نقد ـ سه لکه روپیه	روپیه نقد ـ [illegible]	فقیر نور الدین	فقیر چراغ الدین
دوشاله عمده بسیار قیمتی ـ عه جوڑه	پارچه ابریشمی ـ عه تهان	فقیر تاج الدین	دیوان دینا ناته
جامه وار شال ـ عه تهان	کمخواب بیش قیمت ـ عه تهان	لاله اشت رام	لاله رای کشن چند
تجی طلائی خالص ـ الف عدد	کرسی نقره ـ دو عدد	مارٹن صاحب	پسر رای سنگه ملوا
شمشیر ولایتی قیمتی ـ سه قبضه	سپر ـ سه گرده	سردار سلطان محمد خان	لاله هرسرن داس
کمان ـ سه حلقه	تفنگچه ـ عشتال	سپاهی کوهی ـ دو پلٹن	×

و درهمین ایام مسٹر لارنس برادر میجر لارنس که مجسٹرت و کلکٹر دهلی بود و بعده کمشنری فیروزپور و ملک دوآبه مابین ستلج و بیاس مامور شد گویند بعد از انعقاد صلح فیمابین دربار و راجه گلاب سنگه بحضور لارڈ صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی ازینجا کوچ کرده بطرف هندوستان برود زیرا که زیاده ازین داشتن آن درینجا ضرور نیست و دیگر عمله و فعله ریاست لاهور تابع و فرمانبردار حکم حضور شدند و در صورت قیام فوج مذکور درین ملک موجب گرانی غله و وحشت و هراس رعایای لاهور است لارڈ صاحب گفته بودند که تا مهاراجه دلیپ سنگه یک عرضی مشتمل این شروط چهارگانه ذیل نگاشته و بران مهر خود کرده نخواهند داد فوج انگریزی ازینجا هرگز نخواهد رفت

بیان شروط اربعه

شرط اول آنکه اگر مردم این ملک با زور لک انگریزی فتنه و فساد کنند جوابدهی آن بذمه مهاراجه صاحب خواهد بود

شرط دوم هر قدر توپها که در جنگ با فوج خالصه رفته بودند و هنوز بالکل بدست فوج انگریزی نیامده اند حواله سرکار کمپنی نمایند

شرط سوم آنکه کل توپهای که در لاهور هستند هر که افسر فوج انگریزی طلب نماید حواله کنند و قیمت آنها هر قدر که باشد محسوب نمایند

شرط چهارم آنکه مهاراجه صاحب پنجاه لک روپیه که تاوان جنگ گردیده تاوان نقد بالفعل داخل خزانه سرکار کمپنی سازند

و چون در خزانه لاهور زر نبود و لهذا در دادن تنخواه برطرفی سکهان باغی و تق رو داد و سکهان
بحساب دوازده روپیه درماهه که از زمان صاحب زور روپیه مقرر گشته بودند طلب نمودند صاحب
بموجب درماهه سابق ایشان میداد لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تنخواه فوج قدیم
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه می یافت اکنون هم همانقدر باید و فوجیکه در عهد مهاراجه شیر سنگه ملازم
شده بود سه سه شش ونیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان زر اهمیت داده یکقلم
موقوف نماید کنتهی طلائی و جنگی ها از سکهان و اهل کبیر نماید داشت که کنتهی مثل تسبیح کلان
از طلا و زرخیاره و ازمجوف میباشد فوج را برای زینت داده بود و جنگی شکل تازنست آن
از قسم اشرفی طلا میباشد یکطرف آن تصویر کدام بت خواهد بود مثل روپیه چهره شاهی کمپنی مرحمه
حال قوم هنود آنرا تمیمنا و هم برای زینت در رشته کشیده در گلوی می اندازند گویند فوجی را راجه هیرا سنگه
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود نوکر داشته کنتهی و جنگی ها داده بود
مردم همین فوج او را کشته داد نمکحرامی و آقاکشی داد الغرض راجه گلاب سنگه برای مصلحت صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لکه روپیه نقد در سرکار انگریز است و اینقدر زر در خزانه
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه برطرفی فوج خالصه بزودی تدبیر آن فرمایند زیرا که
بجا آوردن شرائط معاهده برما واجب و لازم است گویند گلاب سنگه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
کرد که بیست و دو لکه روپیه از خزانه مندر و هفده لکه روپیه از تحصیل صوبه ملتان و هشت لکه روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لکه روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد کم نمودن
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار پلتن توپخانه و بیست و چهار هزار پیاده و شش هزار
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای پنجاه لکه
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا مسمی حبیب علی از طرف لارد صاحب نزد گلاب سنگه رفته تقاضای
زر مذکور و طلب توپهای لاهور نمود گلاب سنگه در جوابش گفت که جلد روپیه مذکور روانه

خدمت لارڈ صاحب بیگم و نیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهید تا نوشته طولانی
فساد در فوج نرسد و فوجیکه در ریاست افتاده است تنخواه آنرا همانجا فرستاده موقوف سازند
گلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بعمل می آرم و دهم مارچ سنه الیه
مهاراجه دلیپ سنگه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
برای بازدید مهاراجه صاحب در ثمن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بر کوه شمله
فرمودند و چون رانی صاحبه بنا بر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
و بسبب درازدستی سرداران مفسد خصوصاً باغوای راجه لعل سنگه از بهترین سعی با تمر بر خیرخواه
سرکار لاهور که واسطه عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده از دل راضی نبود
لهذا بعد طی شدن جمیع امورات مهم و حصول جمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده باز
راجه لعل سنگه را وزیر مهاراجه دلیپ سنگه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر عالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر بموجب
دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی بدر امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
در مقدمه اغماض فرموده طرح دادند چون گلاب سنگه با وجود بجا آوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا هیچ قصور بسبب معزول شدن از عهده جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لارڈ صاحب از راه قدردانی و هم بمقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمون و کشمیر وغیره ملک کوهستانی ساخت و نیز قرار یافت
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجمله آن دو پلتن گوره و باقی تلنگه و سواران پلتن های
هندوستانی در لاهور باشند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاونی کمپ انگریزی مقرر کرده یکی در مقام جالندهر دوم در فیروزپور و کوت کانگڑا
مع بعض کوه گرد و نواح آن در قبضه سرکار انگریزی درآمده و هشتم ماه مذکور راجه لال سنگه وزیر

از رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی در آمد از نظر
برسید صاحب موصوف جواب داد سرداران که سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور ندارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد در آمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ میان
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه که بعد بلوغ
رسیدن پسرش بالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند در همین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظهٔ صاحب رزیدنت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از بطن کنیز هستید لهذا
در جاگیر لهنا سنگه مجیتهیه حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز بسوختن
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کردم راجه لال سنگه بوقت گریختن چهاونی آنجا را بسوخت
صاحب جواب داد راجه لال سنگه در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد و شما هم
شریک در کار او بوده اید و دلیل قوی بر شریک بودن شما این است که بر کاغذ من در میان ایام
خلل شما همین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و مآل کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد و شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هر چه باداباد
من بمقتضای همقومی مدد راجه لال سنگه خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد و کیل
سردار رنجور سنگه آلو والیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود بشما رسانیدم رنجور سنگه نیز
انکار کرده و کیل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم است رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت نازم ادم
شده و نزد راجه صاحب رفته عرض کرد که بسبب قتل من در جنگ صاحب رزیدنت از من جدا
ناخوش است بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیرم را گذاشت نخواهند کرد در روز دیگر
لارنس رزیدنت در شهر رفته کلید مکان راجه دینا ناتهه دیوان سنگه وزیر را به...

که در بلوای سکهان کشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را براجه گلاب سنگه برادر حقیقی راجه متوفا حواله فرمود بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاهور برای عمل کنانیدن و دادن فوج انگریزی را در ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نایب شیخ امام الدین که از قوم افغان در قلعه کوت کانگرا بود عمل نداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از هر چهار طرف قلعه را محاصره کرده بگولهای توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرده سنگهای کلان برج قلعه را پرانیدند و تا سه روز آتشبازی و گوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند تا اینکه نایب مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت بعضی گویند ایشان را اسیر نموده قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریز نشست در نهم مارچ لارد صاحب در لاهور دربار عام فرموده اجازت حاضر شدن بهر یک شخص که قابل مجرای حضور بود دادند و بعد این دربار راجه گلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جمو تیاری کرد و افواج انگریزی در یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات جنت جنگیع لارد صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن توپک سلامی و استقبال سعادت مکان خود نمود و بموجب پند گذرانیده راجه لال سنگه سرداران دربار لاهور با خلعت فاخره از پیشگاه لارد صاحب معزز و سرافراز کردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنگه لارد صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند مستر کاری صاحب ترجمه آن را باواز بلند بدین مضمون بیان کردند که چون فوج سکهان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله کرده جنگید کما حقه سزای خود رسید اکنون رئیس لاهور را باید که از بجا آوری اموریکه موجب بهتری و سرسبزی ملک و ریاست شان متصور است سعی و کوشش نماید و آن چنان کاری کند که در هر دو سرکار سررشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارد صاحب از لاهور نهضت فرموده متوجه شمله شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنگه بواسطه صاحب رزیدنت آنجا بحضور لارد صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند و

عندالاستفسار سبب آمدن فوج در آنجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران
از شر و فساد سکهان باغی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کرده رفتن کل افواج انگریزی
جمعیتی از آن فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقام پشت
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده گروه افتاده امر فراهم شده مثل سابق ضرری بار رسانند
و فوج آئینی که در پنجاب است بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه الحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض تا آن
فوج انگریزی در پنجاب اینجا است باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن درین سرکار نخواهد شد
هرگاه جناب لارڈ صاحب به نظر مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اذا گر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد از آن که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود به داشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی را از ملک و علاقجات
سرکار لاهور رخصت فرمایند اگرچه لارڈ صاحب را هرگز منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا ماند
تا کل اختیار در ملک پنجاب مهاراجه دلیپ سنگه باشد که بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
مشروط بشرائط چند که در عهدنامه دومی مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بودند برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام آنرا نیز در فارسی
ترجمه نموده درج کردم تا بملاحظه این عهدنامها کل حال بندوبست ریاست لاهور را که بعد از صلح
فیمابین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیمابین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ رقم گشته

مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بیوجه و بسبب جنگیدند
و یورش بر ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیمابین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار کمپنی
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
درمیان هر دو سرکار موصوفین منعقد گردد تا بعد ازین هیچ نوعی فتنه و فساد بسبب این عهدنامه در سرکار

در سرکار لاهور واقع نشود چنانچه بواسطه کاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه تیار و مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی الیت کاری صاحب سکرتر گورنمنت هندوستان و میجر لارنس
صاحب اجنت نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اتاری واله و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناته و
فقیر نورالدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند **تفصیل شروط** شانزده گانه
مندرجه عهدنامه **اول شرط اول** درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ نخواهد شد **شرط دوم** مهاراجه موصوف ملک
دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقعست بسرکار انگریز وا دهند آینده کسی از وارثان ایشان
دران دعوی نخواهد کرد **شرط سوم** تمامی قلعجات را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار انگریزی
تفویض کنند **شرط چهارم** آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این مهم که بسبب
عهدشکنی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کردند چنانچه پنجاه لک روپیه نقد
سردست خواهند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک کوهستان حقوق دیگر
درمیان رود سنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای وام سرکار کمپنی دادم **شرط**
پنجم آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه منجمله یک و نیم کرور روپیه مذکور زودی
نقد خواهند داد **شرط ششم** آنکه مهاراجه صاحب قرار میکنند که تمام فوج سرکش بلا خود را
را تنخواه برطرفی داده بکلی موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق مهاراجه رنجیت سنگه صاحب
تنخواه خواهند یافت **شرط هفتم** سرکار لاهور فقط بیست و پنج پلتن پیاده دنی پلتن
هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای ازین بدون
اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر عندالضرورة قدری زائد از مقدار مذکور
فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

باید و از باید که آن همه توپها را حواله سرکار موصوف نماید شرط نهم آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد مٹن کوٹ و از آنجا تا بلوچستان کل تعلق سرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهند داد
و برای آمد و رفت تجار و مسافرین ممانعت نخواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار انگریزی
برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را جا بجا بردن خواهد دربار لاهور رسانیدن
سامان رسد کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرچ آن بذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد
از هر جا که کذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذهب باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی
خواهد بود شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا وغیره باشندگان
ملک فرنگستان بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم
راجه گلاب سنگه را بنسبت آن ملک که از وقت مهاراجه کهرک سنگه تا حال در دست وی بوده بنسبت
آن ملکی که بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی بر دربار
در خصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بداند و یک عهدنامه
در میان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در
کدام امر فیما بین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع
بسرکار انگریزی کنند و آنچه اهالیان سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور
کردن خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی و خانگی
دربار لاهور سرکار انگریز را مداخلت نخواهد بود ولیکن اگر در کدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی و مواخواهی شان دست انداز خواهند شد
و بتاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارڈ صاحب بهادر در کمپ لدهیانه تشریف فرما شده

تشریف فرما شده دربار عام کردند بعد ملاحظه چهاونی جدید مقام جالندهر بطرف کوه شمله
نهضت فرمودند

نقل عهدنامه دوم مرقومه بیست و چهارم تاریخ سنه الیه فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه

چون دربار لاهور درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و حراست امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نمود نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمودند و درین باب این عهدنامه مشتمل بر هشت دفعه بحیز برود آمده نقل این عهدنامه که در اردو بود نیز در فارسی ترجمه نموده در ینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه وبند

دفعه اول لارڈ صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب خواهند دانست مامور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر سنه ۱۸۴۶ عیسوی که درین زمان فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد **دفعه دوم** چون مهاراجه دلیپ سنگه حسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای افسران آن ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد سوای ازین هر خرچیکه از نگهداشتن فوج مذکور در سرکار انگریزی بعلت مهاراجه صاحب آزاد ادام خواهند داد **دفعه سوم** مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی میکرده باشند **دفعه چهارم** در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر دارند یا ندارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت **دفعه پنجم** حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه تعلق میدارند در سرکار انگریزی محفوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک دوآبه مفوضه خواهد بود تا حین حیات ایشان بحالت خواهند ماند **دفعه ششم** سرکار انگریزی تحصیل فصل خریف

اگر در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت و مدد
کنند **دفعه هفتم** سرکار لاهور را بر قدر اسباب از قلعجات مفوضه سوای [illegible] بهای
توپ در کار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان اسباب مطلوب
خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور اراده فروخت
آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد لیکن سرکار انگریزی
درین امر مددشان خواهد نمود **دفعه هشتم** از جانب هر دو سرکار امین و کمشنر مقرر
کرده شوند تا فریقین حدود ملک مفوضه را معین کرده دهند

نقل عهدنامه فیمابین
سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه دوازدهم
مارچ ۱۸۴۶ عیسوی بتاریخ دوازدهم مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور
بطرف امرت سر تشریف فرما شدند و در آنجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی
داده رئیس ملک جمو وغیره بالاستقلال ساختند و بهمانجا این عهدنامه متضمن ده
شرط فیمابین سرکار انگریزی و مهاراجه گلاب سنگه مرتب گردید **شرط اول**
سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او را که ذکور باشند نسلاً بعد نسل تمام
ملک کوهستان که جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود سنده واقعست
تفویض کرد و این ملک یک حصه است ازان ملک که مهاراجه دلیپ سنگه
در سرکار انگریزی تفویض نموده اند **شرط دوم** در حد شرقی این ملک
امین و کمشنر برای تعین حدود آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و
سرکار انگریزی مقرر شوند **شرط سوم** آنکه بعوض این ملک مهاراجه
گلاب سنگه هفتاد و پنج لک روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کردند
منجمله آن بیست و پنج لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد
فقط **شرط چهارم** آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل [illegible]

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع درمیان دربار لاهور و مهاراجه
گلاب سنگه واقع شود و مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی
رجوع نماید درین صورت هرچه صاحبان انگریز تجویز کنند مهاراجه مذکور را قبول و
منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکه مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او اقرار
می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام
سمت بر و دامان مع فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد شرط
هفتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار میکنند که باکدام انگریز و یا باشنده ملک
امریکه و غیره باشندگان فرنگستان [illegible] بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهم داشت
شرط هشتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار میکنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم
مندرجه عهدنامه اول که فیمابین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است
منظور خواهیم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب
حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه گلاب سنگه
برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ و
دوازده میش که از نوع آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف
خواهم کرد فقط و نسبت بعد درین قیام فوج انگریزی در لاهور [illegible] عریضه جهت آمد و رفت
کردن سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد و راجه لال سنگه وزیر از پلتن اطفال [illegible]
مهاراجه دلیپ سنگه یکصد و پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبارنویس در جموکه وطن و مقام بود و باش
مهاراجه گلاب سنگه است مقرر نمود تا احوال شمار و روزی آنجا بحضور رانی صاحبه نوشته باشد
دیهاک سنگه پسر رای کشیچند در ملک دوآبه بصیغه وکالت مقرر گشت و بیست و چهارم ماه
ضلع بالیا [illegible] جاگیر جیت سنگه کالیواله که در جنگ اخیر کشته شد در سرکار انگریزی ضبط گردید
و راجه لال سنگه در هر پلتن یک منشی را بحال داشته دیگر منشیان را که در لشکر بسیار بود موقوف

ساخت و دیوان اجودهیا پرشاد مع دو کمپنی سپاهی برای بند و بست سرحدات رخصت
و جان لارنس برادر میجر لارنس اجنت که در دوآبه کمشنر شده از چهار محرر را معرفت صاحب
مجسترت دهلی طلبداشت و در بیست و چهارم ماه مذکور لارد صاحب در لدهیانه تشریف ده
دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و جمیع راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند
و بنسبت راجه پتیاله ارشاد شد که اهلیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری بهر رسد رسانی
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
یازده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاذوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر بسزای اعمال خود رسید و راجه نابه
که در جنگ شریک سکهان بود در بار آمدن نیافت و رئیس فرید کوت را بمزید عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجلدوی حسن خدمات که از
ایشان درین مهم نسبت بسرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند

**در بیان رفتن دوصد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها
بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته** بموجب حکم لارد صاحب
بهادر دوصد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دوصد و بیست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه داده بود باهتمام لفتننت کوپر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر مشرقی از دهلی و اگره و اله آباد و کانپور
و غیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف بصف ایستاده میکردند
و هر گاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها ازدحام
میشد یکی از صاحبان انگریز باواز بلند میگفت که دوصد و بیست ضرب توپ ازین توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و علیوال و سوبراوان در
مدت شصت روز از سکهان گرفته است و سی و شش ضرب الا در بار لاهور بعد از صلح یافته
و کسی را از دیدن و نزدیک رفتن این توپها بوقت تماشا کردن منع میکردند بلکه بخوبی ملاحظه
میکنانیدند و اکثر مردم کتبه بر توپ را میخواندند و نقل آن میگرفتند و بهمین طریق و وضع این
توپها را بکلکته بردند و از انجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها
شهر بشهر از لاهور تا بکلکته ملک تا لندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از کفته
مردم بازاری و اهل حرفه مثل کاربانان که از ملک پنجاب می آمدند از حقیقت حال اینهم اصلا
آگاه و مطلع نبودند غلبه سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بمشاهده این توپها
و دریافت کردن مضامین کندها که بر هریک نام مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه
وغیره و سال تیاری در نظم و نثر کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و
هزیمت و مغلوبی سکهان درین جنگها شده و آنچه در عوام برعکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن اقبال و الوف ترکاوان و گاریهای بار
و خلاصیان وغیره عمله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سارجنها
هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف درآمده گویند اگرچه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی
در لاهور بسیار امن و امان بلاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران بدریافت
حال ضعف سرکار لاهور در اضلاع و اطراف آن سر بشورش برداشته بودند بارے بالفعل
بحسن تدبیر و بفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غلغله و فساد در اضلاع
و اطراف دور و دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنگه و مهاراجه گلاب سنگه
در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از آنها آینده تمرد و سرکشی خواهد کرد از دست
فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین
متوفا عامل سابق معزول کشمیر نائب مهاراجه گلاب سنگه را بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی باو نوشته بود عمل نموده باوی جنگید تا چند دفعه
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشت و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند میجر لارنس صاحب اجنث بدریافت حال این شر و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نائره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین همراه خود در لاهور آورد و شیخ مذکور بوقت روبکاری
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور تابان مهاراجه گلاب سنگه را عمل نداده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنث درآورد چنانچه بعد اثبات حال فریب سازی
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج گردید و بالفعل او در آگره است گاهی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آنرا قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی ملک جمون و کشمیر وغیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال و کمینه معامل من
لاهور است مرا اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و هوس ندارم مرا ضرور نیست
که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار مذکور گردم
ریاست لاهور باشم و چون اهالیان سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر و با دیانت باشد و بی نفسانیت و بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام دهد خصوصا درین ایام که رئیس آنجا صغیر و
نابالغ است نیافتند جناب لارد صاحب بهادر میجر لارنس اجنث لاهور را تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بحد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور فرمودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و تغلب و تصرف و بی انتظامی
هم دران سرکار نشود و واحدی از سرداران و افسران فوج لاهور سر بشورش و فساد
نخواهند برداشت **تفصیل کشته شدن و شکست ضرب توپ منجمله توپهای سکهان**

توپهای سکهان که از لاهور بکلکته رفته اند از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
وشش توپ از آن خمره وبسیار خوش صورت وزنجیرهای هر یک اقسام گلکاری طلائی
ودرنگ برنگ نقوش بصنعت کاری عجیب منقوش بود وازانجمله یک توپ بالکل از نقره
خالص خاص مهاراجه دلیپ سنگه بود کتبه توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک را زیر کرده چو جنگ کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که دانای
کوران بود نادران فتح جنگ شد در زمانی تیار که هجده صد وبود وهشتاد وچهار
جمعدار این توپ شد رای سنگه که در جانفشانیست او بیدرنگ بموجب صلاح لاله
جلسنگه یار غلام نبی گفت تاریخ وار دستخط گردتار اگیر تاریخ پنجم ماه ماگه سنبت ۱۸۸۴
وسوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم چو اژدر دهان
ودل بس داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای از
توپ ز نواب نامدار در راستی وبهر دلی خود یگانه اژدر دمی وشیر نژادی جنگ جو
ماری مهره دارند وصاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ ۱۱۸۲ هجری
النبوی آتش کوه شکن بوزن یکصد ودو من گوله بمقدار ده من وباروت نصف گوله در وزن
کتبه توپ سوم توپ مهی بان بردن بابت شاه بولی طول سه والی الله درعه
۱۲۶ دی وبعض عبارت در شاستر بود کتبه توپ چهارم سری اکال سهای
نظم هست این توپ مصر بیلی رام هاتف گفته فتح ونصرت تمام ضرب آتش فشانی
وبرق شرار صبح اعدا زدود او چون شام سنبت ۱۸۹۴ کتبه توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم بادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهرمل کارخانه
صوبه سنگه ساخت دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگه کتبه توپ
ششم بفضل سری اکال پورکهی از حکم رنجیت سنگه بادشاه بهادر بلند اقبال سنگه
کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهرمل سنبت ۱۸۹۴ عمل لیران سعدا سنگه کتبه توپ هفتم

بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب
ادبراج ہذا ضرب موسوم بفتح بان حسب الامر اقدس در سنہ ۱۸۹۴ از سال راجہ بکرماجیت باہتمام
صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر ریختہ شد
کتبہ توپ ہشتم برین توپ چیزی در شاستری نوشتہ است **کتبہ توپ نہم**
فضل اکال از حکم بادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ شش بان باہتمام جواہر لال
کارخانہ صوبہ سنگہ دار السلطنہ لاہور سنبت ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگہ **کتبہ توپ دہم**
فضل اکال از حکم بادشاہ رنجیت سنگہ بہادر بلند اقبال توپ بام بان باہتمام جواہر لال کارخانہ
صوبہ سنگہ ساخت دار السلطنہ لاہور سنبت ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگہ **کتبہ توپ یازدہم**
بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب ادبراج
ہذا ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در سنہ ۱۸۸۷ از راجہ بکرماجیت باہتمام صاحب
ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر ریختہ شد **کتبہ توپ**
دوازدہم بموجب حکم حضور فیض گنجور سنگہ صاحب سرتاج خالصہ بادشاہ رنجیت سنگہ جیو
دام اقبالہ باہتمام میان قادر بخش در قلعہ مبارک لاہور توپ دیوان لالہ موتی رام و رام دیال
تیار رسید سنبت ۱۸۸۶ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات **کتبہ توپ سیزدہم** بفضل سری اکال
پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ سری مہاراجہ صاحب ادہراج در سنبت ۱۸۸۷
از راجہ سری بکرماجیت ہذا الضرب موسومہ لیلان حسب الامر شہنشاہ اقدس اعلی حضور انور
در سنبت ۱۸۹۵ باہتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بہادر
در عہد کاریجس خدمت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بہادر ریختہ شد **کتبہ**
توپ چہاردہم بفضل سری اکال پورکہ جی مہاراجہ رنجیت سنگہ بہادر دام ملکہ و سلطنتہ
سری مہاراجہ صاحب ادبراج در سنبت ۱۸۸۴ از راجہ بکرماجیت ہذا الضرب موسومہ مجنون
حسب الامر شہنشاہ اقدس اعلی حضور انور در سنبت ۱۸۹۷ باہتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان

فلاطون زمان مسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر در عهدگاه جس جندمت فضل علی کیدان
شاگرد صاحب ممدوح ریخته شد کتبه **توپ پانزدهم** ارب سهای وپ سنگه
را توپ سنگ کل تیار شد سنبت ۱۸۵۱ کتبه **توپ شانزدهم** **نظم** بیت این توپ اژدهای
دمان از دم خود شرار برق فشان بیک آواز خود کند تا کاه سخت دشمن چه دود خوش
سیاه پی تفتیح قلعه سخت چو جنگ زین سبب نام گشت نصرت جنگ در عهد پادشاه رنجیت سنگه
بهادر توپ سردار جوالا سنگه شهزانیه باهتمام منشی دلیا عرا سنبت ۱۸۸۷ عمل امی سنگه توپ ساز در سال یکهزار
وهشتصد وهشتاد وهفت اتمام یافت کتبه **توپ هفدهم** بفضل سری اکال جی رکهی از حکم رنجیت سنگه
پادشاه بهادر بلند اقبال توپ شیوگهی کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل امیران
سدها سنگه کتبه **توپ هیجدهم** ضرب رام بان بفضل سری اکال جی بعهد پادشاه جهانگیر
حبه بهشتر زمان کرن دوران مهاراجه ادهیراج رنجیت سنگه بهادر خلد الله ملکه مقرب بارگاه سلطانی
مصاحب درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار وهشتصد نود وپنج بکرماجیتی
مطابق یکهزار ودو صد وپنجاه وچهار هجری باهتمام باکهی خان توپ زر تیار کنانید کتبه **توپ**
نوزدهم اول برین توپ قدری از انگریزی کنده است **نظم** از فضل گرونانک
و لطف گوبند سنگه وز حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه شد توپ نو تیار ظفر جنگ دشمن سپند
منصوب توپخانه جرنیل تیج سنگه ضرب سورج مکهی ساخت لاهور سنبت ۱۸۹۷ **کتبه**
توپ بیستم بفضل اکال **نظم** از فضل گرونانک لطف گوبند سنگه وز حکم پادشاه بهادر
رنجیت سنگه شد توپ نو تیار عدو کوب دو دربان منصوب توپخانه جرنیل
تیج سنگه ساخت دار السلطنه لاهور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبه **توپ**
بیست و یکم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سرکار
مهاراجه ادهیراج هذا ضرب موسوم اندربان حسب الامر اشرف اقدس در سنه ۱۸۹۴ از راجه بکرماجیت
باهتمام صاحب ارسطو فطرت افلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد

کتبهٔ توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن است اندک عبارت هندی کنده است
کتبهٔ توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتبهٔ توپ بیست و چهارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ شد نام
مثال برق رعد ثنای آمین الملک نظام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی سنه ۱۲۶۱ هجری
کتبهٔ توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است بعد سری رام راجه
مهاراجه سری راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۸ کتبهٔ توپ بیست و ششم بفضل اکال از حکم
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راوان باهتمام جواهر مل کارخانه صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبهٔ توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بتاریخ سنبت ۱۸۷۴ کتبهٔ توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبهٔ توپ
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده است
کتبهٔ توپ سی ام بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالا مکهی کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل میران سد ها سنگه
کتبهٔ توپ سی و یکم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل میران سدها سنگه
کتبهٔ توپ سی و دوم بفضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ بهوانی شنکر
در کارخانه صوبه سنگه دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبهٔ توپ سی و چهارم بفضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شورش بان کارخانه دار السلطنة لاهور باهتمام
جواهر مل سنبت ۱۸۸۷ عمل میران سدها سنگه در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و پنجم
بفضل سری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نمیشد کتبهٔ توپ سی و ششم

از فضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه از حکم بادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ بوتیار
عدو خوار بهرت بان منصوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۰۸ کتبه توپ سی و
هفتم مقتبل سری اکال پورکه جی ضرب رام بان بعهد بادشاه جمجاه جنه شتر زمان کرن
دوران مهاراجه ادهیراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیت مطابق
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام الهی خان توپ ریز تیار کنانید کتبه توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود گر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بسیار خوش خط
کنده بود درین عبارت نام بادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی بود و در بیان

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنگه وقت قضا کردن زر معتد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی وی حقیقت
آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه که بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا کرده گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را بر مسند ریاست لاهور نشانیدند و
والده صاحبه اوشان را مختار کردند زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن است و رانی صاحبه بهائی
لال سنگه برادر حقیقی خود را نائب و وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار
خاطر بود در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر
گردید چنانچه در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشیه همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود
و مردمانیکه در جنگ لدهیانه و فیروزپور موجود بودند سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان
بیان میکنند که بسبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف ستلج در بعض اضلاع و علاقجات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل علاقه جربنی و دهرم کوت
و کوت عیسی خان و قلعه کهوکه در بری پیش بست فیما بین سکهان و مردم سپاه هر دو چهاونی
انواع فساد و هنگامها بر پا گشته نوبت بکشت و خون میرسید بنا بران مستر رابرت فت کمشنر
که حاکم کل علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر در کونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدهیانه این
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زیاده از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر از سرکار لاهور
بطریق معاوضه با ملک دیگر از ان سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل کارکنان
باید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود گردد باز هیچگونه
قضیه و فساد نشود گویند جناب لارد صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده بر سرکار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه بعوض آن
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زر خراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانی صاحبه والده رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارد صاحب نوشت که بنظر نگهداشت اتحاد
قدیمه که فیما بین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بهشته باشی ثابت و محقق است تا بدین علاقجات
بنا بر مصلحتی که بدان ایما رفته است بجان و دل راضی ایم هر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشند عوض
و در عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد زیرا که من بالفعل بدون
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال غلبه و خودسری آن بر آن صاحب هم
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه بدریافت این حال که رانی صاحبه ارادهٔ دادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی رضامندیست در کمال غیظ و غضب شد و بسبب اتفاق در همان قرب لارڈ هارڈنگ بهادر
و کمندر نچیف بهادر برای ملاحظه چهاونی کنپ لدهیانه و فیروزپور و هم بسبب انتظام معامله
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف بردند سکهان را یقین واثق شد که هر دو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی حسب اجازت و استرضای رانی صاحبه برای عمل و دخل کردن

د دخل کردن در اضلاع مذکوره آمده اند از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال دریافت
یکبارگی زیاده از بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب در عمل سرکار انگریزی
آمده جنگ کردن شروع نمودند و بثمره نیت فاسد و شامت عهد شکنی با وجود جنگیدن دلیرانه و جرأت
مردانه در هر جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشی در لاهور رفته
رانی را که با انگریزان سازدار د قتل کنند و پسرش را برداشته و دیگر را بر ریاست لاهور نشانند
مگر بر هر دو امر که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان از فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی ما مردم در واقع مستر براد فت کمشنر است بهر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان بدین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقه
بسیار صاحبان انگریز بود اول بآواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آن صاحب را شناخته دو سوار برق وار بروی یورش کرده بضربهای شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند از اینحال واقعیت از جهالت و
کینه کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرتسر که جای تیرته و
پرستشگاه سکهان است سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود آخر رفته رفته
رئیس مذکور آنرا دار الریاسه خود ساخت در قلعه و عمارات تعمیر کرده سلاطین تموریه سکونت
میکرد و در میان امرتسر و لاهور فاصله بیست و پنج کروه است مردم شب مانده از امرتسر بلاهور
میروند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور هر دو بر کناره شرقی ستلج واقعند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان است و فاصله در میان لدهیانه و فیروزپور چهل و پنج کروه است و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع است لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج است دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا
چهار دوآبه اند در میان دوآبه شرقی که در میان ستلج و بیاس واقع است چهاونی جالندهر

بیان بلوای اول

قرار یافته و در دوآبه دوم که در میان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور و چهاونی انارکلی
واقع و از ان زمان که فوج انگریزی در پنجاب رفته است مردم آنجا از اهل سوق دو بار بر شورش آماده
بوده یکی بسبب اینکه در بیست و یکم ماه مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی پهرهای گوره ولایتی که بر دروازهای
قلعه لاهور برای حفاظت شهر ایستاده و پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته بجانب
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که بر پهره خود مسلح ایستاده بود گاوان را از رفتن بهیات
اجتماعی مانع شد تا بمردم آیند و رد در میان دروازه بران جانوران ضرر رسد چنانچه یک دو گاو
را قصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند دوکانها را بند کرده آماده بلوا
شدند میجر لارنس اجنت و دو سه صاحبان دیگر پیاده باقصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری را از شر و فساد باز دارند آن بلوائیان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از سنگ زنی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف بر داشته به مکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان از رسید
صاحب اجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری را کار فرموده سواران را گفته فرستاد که بلوائیان را از
دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری و زد و خورد شان ننمایند زیرا که سزادهی بلوائیان
موقوف بر تجویز راجه لعل سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب و شلاق و حبس بند و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند و سبب

بیان بلوای دوم

بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان که از جالندهر برای مقرر کردن یک دو دکان
بقر قصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشندهٔ جالندهر ازین امر بسیار ناراض شده جمعی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب از انجا درخواست نمودند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما را چه سروکار است
و بودن همچنین دکان در فوج انگریزی برای گوران ولایتی ضرور است سکهان نیکو سبب

بسبب عدم منظوری درخواست افروخته و در خشم شده چوب و سنگ زدن بر مردم انجا
حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بمقوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران رساله انگریزی
در رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب دو صد کس را گرفتار کرده قید کردند و
باقی بلوائیان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان در چهاونی
جالندهر مقرر شدند و گوشت گاو بی تکلف و علانیه در انجا فروخته می شود و نیز گویند هرگاه
لارد صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند گلاب سنگه بمشاهده گوشت گاو در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی هم رکاب لارد صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردید و از فرط رنج و ملال بهانه بیماری سوار نشد و نه بحضور لارد صاحب
حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاو کشی بسیار
ممنوع است مقتدایان ما در این باب نوشته اند که هر سکه گاو را کشته و یا گوشت آنرا به بیند ورا
واجب است که بشرط داشتن قدرت کشنده گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و امرتسر از
قدیم پرستشگاه سکهان است ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف
مذهب ما باشد در انجا دیدن نمیتوانیم لارد صاحب فرمود آنچه شما گفتید راست است و ما را حفظ
مراتب خصوصا پاسداری مذهب و دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ میباشد مگر این امر که
شما شکایت آن کردید در ینجا بمجبوری بعمل آمد زیرا که غذای دم و بیتا ها گوشت است و از سرکار کمپنی
بسپاه ولایتی هر روز داده میشود گلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت بز و میش از سرکار
بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و حضر از کجا بهم میرسد
و علاوه ده چند سه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد سردار مذکور عرض کرد که بهم رسانیدن
آن بقیمت ارزان ذمه بنده است هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرتسر میش صرف خواهد شد
مردمان بنده هر روز خواهند رسانید لارد صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه بپاس خاطر

راجه گلاب سنگه بحکم لارڈ صاحب منادی در باب امتناع گاوکشی در شهر امرتسر شد گویند بعد گذشتن
یا دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاو در مکان خود ذبح کرد چون این خبر بلارڈ صاحب
شد حکم بسزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم
حضور نموده باری بسیار بر بعض از تاجران عمده کشمیر خصوص شالباف حکم گرفتن زر جریمه سنگین
از آن کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی قوم خود زر جریمه را داخل سرکار
ساختند از آن روز مرهم راجه گلاب سنگه کله زر و پیش بقدر حاجت در رجمنت سواران تلنگ کرده
ولایتی میرسانید و قیمت آن از سرکار انگریزی مییافتند در بیان کثرت سپاه و
آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور
زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بوده اند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و
توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب ساز و سامان چنان آراسته کرده بود که بوقت
قواعد کردن پلتن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب بر
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشائیان خیرگی میگرد گویند هرگاه کمانش صاحب بهادر
نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شده در اثنای راه گذر
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور اتفاق رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بنابر
دوستی و اتحادیکه با سرکار انگریزی داشت کمانش صاحب را مع تمامی فوج همراهی تا سه روز در
لاهور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالی شان و افسران فوج حسب و جه رتبه ایشان بجا آورد
و هم دعوت کل سپاه با توسیع و کشاده دلی نمود و در یک روز ملاحظه سپاه انگریزی تماشای
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلتن های پیاده و توپخانه
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میگفتند که زرق و برق وردی سپاه پیاده و
صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی و دم توپخانه لاهور بوقت شلک دن و نشانه انگندن
و در دیگر طرق قواعد کمتر از فوج انگریزی نبود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی بود

میر بودند چنانچه افسران افواج انگریزی تعریف آراستگی فوج سکهان نمودند در پیش گورنر
از بس دانشمند و مآل اندیش بود با عتماد این فوج خود گاہی قصد مقابله با سرکار انگریزی
نکرده زیرا که او خوب میدانست که در اصل و نقل بسیار فرق ست و درین زمانه تدبیر جنگ و پایداری در
رزمگاه بر اہل ولایت ختم ست که بظاہر کسی از اہل ہند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و آموختن قواعد و شلاک نی تیار کند ولیکن بوقت جنگ ہرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواہد کرد زیرا که افسران انگریز بوقت جنگ حسب دستور بعضی اسپ سوار و بعض
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف جنگ میکنند و سپاه
ہا نہ بر ہیجکانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر امور جنگ و در تبعیت
افسران خود میباشد وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان مینا یند و بمشاہده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنلان و دیگر عہده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری و جرأت
صاحبان انگریز در جنگ چند وجه است اول آنکه میدانند که ما یان در ملک غیر ہستیم گریخته کجا
خواہیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب دوامی حقوق سرکار که بر گردن ما ست
خواہد شد دویم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما متصور لہذا کشته شدن خود در رزم ہزار مرتبه
از ترجیح میدہند و نیز ہر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند ست بیقین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواہیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک و دولت متصرف شده حکمرانی خواہیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواہد کرد و در صورت جبن و گریز در میان قوم و ہمچشمان خود
از اینجا تا بولایت مذمت و شرمساری خواہیم برداشت و معزول شده در موا خذه سرکاری
خواہیم افتاد بخلاف سپاه ہند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور کشته شدن
خود کرده و بحواس گردیده سر رشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدہند و در اندک
حمله و غلبه حریف موت خود را متیقن دانسته پیشتر از سپاه فرار بر قرار اختیار میکنند فوج ہم

بتبیت افسران خود ناگزیر راه گریز می پیمایند درمقام از حال آراستگی فوج نواب قاسم علیخان
مناسبت مقام مرقوم میگردد دیمی سرکار نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود در بنگاله
و بهار رشد بود و باش خود از مرشدآباد ترک نموده درمقام مونگیر سکونت ورزید
و در آنجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرال فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و سایر امور ورزی
ساز و یراق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و هم پله است لهذا در کثرت رائدین بهمین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان را یافته بود بالجمله چون مقابله طول کشید
کار او بجنگ مصمم نمود شمس الدوله لارد ونسترت گورنر جنرال آن زمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوتهی تجارت کمپنی در شهر پتنه رفته و بعد مراجعت از آنجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مذکور بعد تقدیم لوازم ضیافت کد بنحو
تحائف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او
بشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در شلک زنی و هدف افکنی بسیار تعریف کرد و
مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است این
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که بالفعل هستند غالب میتوان شد مگر باعتماد این فوج اراده
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده بر نخواهید شد واکنون شوکت و اعتبار
ترا است شما هست دیگر سرداران هندوستان نیست شما را اگر از جنگ کردن با انگریزان
آزار برسد و پیدا نمایند مردم بر قدر که خوب نباشید در مباحثه و صحبت یکسید با فوج مقابله نباید
قاسم علی خان که نشاء غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور از بس مدهوش بود نصیحت گورنر را

را که محض از راه دوستی او را کرده بود نشنوده یکبارگی شروع بجنگ کرد و از فوج انگریزی
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبه اوده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد
نموده و در انجا هم پناه نیافته و بجای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و بجایی بی نام و نشان بمرد و کرکین خان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست
سپاه خود در راج محل مقتول گردید و باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات
دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره
متعین بود قریب هفتاد و پنجهزار سوار و پیاده جرار در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک او
قریب دو نیم کرور روپیه بود و انچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و درین جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیادهای فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشایین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریز را در مغاکها دفن کرده بودند لاشهای سکهان را در یک جا قریب ششصد کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در جنگ دیگر
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد

در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه و بزرگان او

از ثقات سکنه دهلی شنیده شد که در عهد میرمنو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی بصوبه داری
لاهور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرت سنگه دومی لهنا سنگه و سومی مها سنگه و این
هر سه برادر از زمینداران خورد بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک و حصه دار
بوده مالگذاری آن بشمول دیگر شرکا در سرکار صوبه دار مذکور میکردند چرت سنگه که برادر کلان آن
هر سه برادر و مرد چالاک و هوشیار بود جرأت کرده از سرکار تعهد آن موضع مشترک را بنام خود
نموده خراج آنرا داخل سرکاری میساخت و تا مدت سه چهار سال بسبب تردد کردن قرار واقعی
دران ده خوب متمتع شد و فی الجمله تعارفی و راه و رسم با متصدیان دفتر بهم رسانید و از راه بلند حوصلگی

دو سه ده دیگر که نجابیش را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فائده معتد به برداشت
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه را که بجمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیت
وکنه تعلقداری و تحصیل ملک کما حقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بقدر پنج شش لک روپیه را ملگزار سرکار شده پرونه خود را درست کرده و صد و سه پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه دار
لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک اشتل شو بر خود
هر سال در سرکار بادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت با حمد شاه رسید
و سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف گشت و علی گوهر
پسر بادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در آنجا تا چندگاه
در جنگ میرن پسر جعفر علی خان صوبه دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور در انتظام
سلطنت صوبه داران و عاملان آمدنی ملک در سرکار بادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر
بتصرف خود می درآوردند چنانچه چرپا سنگه و هر دو برادرش که با خود متفق و شریک
در تعلقداری بودند تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه نه بزوجه میر منو که بنام صوبه دار
لاهور بود دادند و نه در سرکار بادشاهی فرستادند درین سبب صاحب زر و فوج گردیدند
و هرگاه وزیر مذکور بعد رو فریب احمد شاه بادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسر بادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدار المهام سلطنت او گشتند میرزا نجف خان که بخشی
و مدار المهام سرکار بادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعض را تنبیه و استیصال کرد و برخی را در دار السلطنه دهلی
طلب نمود چنانچه در همان ایام چرپا سنگه و هر دو برادرانش بشمول دیگر زمینداران و مالگزاران
لاهور در دهلی حاضر شدند میرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت با وجود داخل کردن زر بسیار در سرکار بادشاهی

سرکار پادشاهی ایشانرا از محاسبه نجات نشد این هرسه برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان میماندند تا انکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و ددست
بخشی الممالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چند ماه در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کرده اورا مربی خود ساختند شرف الدوله که ازبس جوانمرد و بامروت بود
بر حال تباه این هرسه برادر که غریب الوطن و بانواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سپارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمهٔ ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطرشان از محاسبه این سه برادر
درگذشت بلکه خلعت بجائی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده با عزت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هرسه برادر در وطن خود رسیده در تردد و تحصیل علاقجات
خود که سیرحاصل بود بدستور مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان تمول بهم رسانیدند که صاحب هزار دو هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
با رسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش اورا از خود راضی و خوشنود میداشتند تا انکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دهلی ورداد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور کسی از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی شد و اولوالعزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادرخان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته جویای
قابو و وقت بود در چنین حین نکبت قرین کمر بر نمکحرامی بسته ناگاه از کمینگاه برجست و
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسیده در شهر و قلعه بند و بست خود کرد و قلعه را با جاره و
غارت برو فت و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که رعب سلطنت
بالکل نماند و بناهنجاری و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیها که از وقت

و نیز به سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش مرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران خلل که در ا
او آغاز شده بود باز درهم و برهم گشت و کسی را توجه و التفات مجال عاملان و زمینداران و رئیسان
شاه لهذا اکثر اراکین سرکار پادشاهی خصوصاً که از پای تخت دور بودند بازمانان در رو عن افتاد
و هر یکی بر خراج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و در زمان ایام چرسا سنگه و برادر
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانیده سپاه را بیش از پیش نوکر داشتند و به نسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سنگه و لهنا سنگه که لا ولد بودند ریاست
کل مهاسنگه برادر سومی رسید و مهاسنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مهاسنگه و صاحب اقبال بود و بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و جد و عموی خود
چرسا سنگه و لهنا سنگه رئیس بالاستقلال شد و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود از
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتدبه از سوار و پیاده
سکهان همقوم خود ملازم داشت و بداد و دهش فراوان و سعی و کوشش شایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه آتشبار طاقت و زور در ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر و دیگر ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب را از راجگی به مهاراجگی مشتهر گردید بلکه در اخیر کوس انا
می کوبانید **در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا**
گذشته چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان درین مقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان با جیم معقوط است و موطن خاص بخارا و رفیق علی گوهر
در عهد شهزادگی و ولیعهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالیمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه سعی و کوشش مبذول نمود و درین هنگام نواب خادم حسین خان
حاکم انجا بود نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد همرکاب شهزاده موصوف بود و بحیر

وبطرف دیگر صادق علی خان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده منتظر است که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار
که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی خود باز دارد و دو سه جنگ هم فیمابین واقع گردید و تا الوقت
غالب از مغلوب متمیز نمیشد در همان ایام میرزا قاسم جان برادر مذکور با جمعیت پانصد سوار
مغول خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بعسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده قریب پتنه بمقابل فوج حریف افتاده بود گویند احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلیو
گورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند ما را که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طوری که
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود و قتال با فوج او میکرد
محض باین خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و منتظر است که شهزاده را خواه با آشتی خواه بجنگ
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بروی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض میرزا قاسم جان بعد رسیدن در آنجا قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و درخواست همرکابی و حاضرباشی حضور او کند و بوقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بنذر شهزاده باید گذرانید در همین فکر و تردد
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان ضلع که ازینجا بفاصله پنج شش کروه است رسد غله و چاره
جانوران لشکر میرن رسیده است مردم همراهی رسد شب در آنجا منزل کرده صباح روانه لشکر
خود خواهند شد میرزا قاسم جان بمجرد شنیدن این حال دو صد سوار همراه عالم جان برادر خورد
خود کرده برای انتزاع کرده آوردن رسد فرستاد و سواران تورانی برق وار رسیده و بر مردم
میرن که غافل در خواب بودند شبیخون زده تمامی اسباب رسد را مع دو زنجیر فیل و چهار صد
شتر و پنجاه راس گاوان و چهار پنج هزار مقتولان مخالف تاراج شده در لشکر خود آوردند
علی الصباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسید و افیال وغیره اسباب رسد حریف را مع سرها

بندر گذرانید شهزاده از حسن خدمت میرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار لارد شده بود
بسیار خوش گردید خصوصا از یافتن شتران بار برداری و غیره زیرا که بسبب نبودن بار برداری
خیمه خاص حضور بر جاموشان و نرگاوان بار میشد بهر کیف بار و ز شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود عجب تماشای از
قضا و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سرارنه گور در اردوی شهزاده در حین ترشح برسات
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را میمالیدند که یکبارگی ناگاه
آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع قصه گو
بمعیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند تا دیر از بحال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون خدمتگاران دیگر رفتند آقا و
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فرش عدم غنوده یافتند دفعه شور و واویلا و جهرا
برداشته افسران لشکر را خبر کردند هر چند ایشان بنابر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
و علی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هودج فیل نشانیده از آنجا بطرف
راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر او هراسان نشود و با وجود
این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او این خبر شایع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله این خبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد قبل از آنکه شهزاده از این خبر آگاه
گردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکباد است عرض کرد که شب
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او بتصدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را باین تکلف روانه
راج محل ساخته اند گویند بعد سنوح این واقعه افسران فوج انگریزی پیغام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ
را موقوف نمودند و از آنوقت بپاسداری شهزاده میکوشیدند چنانچه گهرا را شرفی لارد کلیو از

از نزد خود بحضور شهزاده فرستاده عرض از اینهمه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت بشهزاده در وقت
کرنلی سرسامان و دور از پدر خان و مان خود بود کرده ممنون بود که عنقریب سرسبز شده باز آورد تفصیل
این اجمال طولانی ست مگر خلاصهٔ آن اینست که مقارن اینحال خبر رسید که احمدشاه پادشاه از
مکر و فریب غازی الدینخان بزیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در همان سفر
در موضع کهتولی جناب ایشانرا بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذر ها گذرانیدند چندی کات روپیه
پیشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علیخان ناظم
بنگاله وغیره ساخته بودند دهانیدند و نیز شاهزاده لک و سه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در الهآباد رونق افروز شد و قریب دو سال در انجا اقامت فرمود و بهنگام قیام پادشاه
در الهآباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوڑیسه نمود پادشاه بموجب عهد
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بود سند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در الهآباد تشریف میداشت بغدر
غلام قادرخان روهیله مبتلا نمی شد مگر پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت هم بمقتضای حب
وطن بشاهجهان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف دهلی بلکه در خاص شهر هم سوای قلعهٔ مبارک در تصرف و عمل جاتان
بهرت پور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت همرکاب پادشاه بوده بهر رنج و محنت
نامردانه بجا می آورد و عمل جاتان و حکومت این قوم ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع و اخراج
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور مع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جاٹ را از اکثر علاقجات و اطراف دهلی گریزانیده اخراج کرد تا
راجه بهرت پور در یافت این حال در خشم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جاٹ

سوار شد و این نایب درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکنم و هزیمت ندهم طعام خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدوله از ثبت فوج جاتان هم کم بود مگر تورانیان بمقتضای کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً غالب آمده جاتان را شکست فاحش داد مذکور شد نایب راجه مذکور که مرد جری و جسیم بود و زور آور بود از صفوف فوج خود پیشتر اسپ را دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد بمقابله من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف در آمد و گفت منم آنکس که تو او را می‌طلبی سردار مذکور از وجاهت ظاهری و آراستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیر برشرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانه زین جدا شده حمله حریف را خالی داد فقط بر پنجه دست چپ او که بر قاش زین داشت شمشیر رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف را فوراً در خانه زین آمده و تیغ را از غلاف کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولاد شیخ دیدی سر پر غرور سردار جاتان را برید و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان باوجود کثرت سردار خود را بر سان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر عظیم بود بدست تورانیان در آمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده از حکم من بجا نخواهند آورد و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر آنست که یکی از شهزادگان را در لشکر باید داشت تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد پس بدین اراده بحضور پادشاه رفت و بعد گذرانیدن مژده فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است پادشاه گفت کدام از شهزادگان مالیاقت این امر دارد شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از معتمدان درگاه را بعهده

بعهدهٔ بخشیگری سرفراز فرموده معین سازند از حکم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از شما معتمدی تر دیگری نیست شما را خلعت بخشیگری میدهم شرف الدوله اندیشید که اگر من
خلعت بخشیگری میپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار بحضور پادشاه رفته و برای
خود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانیده
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که انفدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را
که از خاندان جلیل القدر و از چندی با سید پرورش و پرداخت بر در دولت حاضر است ملبس به
خلعت این خدمت مرحمت شود لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور هر دو دارد
پادشاه این رای پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بیگ
رفته گفت که من تا امروز از خدمتگذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته از
پادشاه خدمت بخشیگری را برای آنصاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من
شوید الغرض پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانهٔ لشکر ساخت
شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر مرا کیشان هم میسر خواهد شد نصف آن را به
شرف الدوله و عزیزان او خواهم ساخت و با ظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از نبیرگان شرف الدوله است چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان
بهادر بذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم چندان
مداخلت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او گردیده مدتی دراز در آنجا بسر
گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکارگاهی که برای صید رفته بود بیک ناگاه به رگ
مفاجات شکار اجل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در فکر

اخراج و استیصال آدمی ها از ان سرزمین وقت مناسب ندانسته از میدان تکارکاه
روانه سمت هندوستان شد در ان وقت نزد او قریب سیزده هزار اشرفی نقد سوای اسباب
و سامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوان گرد و قدردان اشراف و نجبا بود
بوقت ملاقات با کمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخته تا که
واسطه کتخدایی شان با صبیه مظفر بیگ خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت
و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح اسد بیگ خان
که تا تحریر این تاریخ در دهلی از قوم دانند رسنده پیدا شد پسر دومی شان قدرة اسد بیگخان
مخاطب باشرف الدوله والا متعین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را
دو برادر بودند یکی عالم خان و دیگر عارف خان والد نواب محمد بخش خان مرحوم بالجمله
شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منو صوبه دار
لاهور فوت شد بسبب بی نظمی و درهمی امور صوبه لاهور برخاسته خاطر شده با پانصد
سوار العبد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل
ساخته ملازم سرکار او گردیده بود در عهد نواب آصف الدوله که در
بلده لکهنو آمده بود ازین جهان فانی بعالم جاودانی
شتافت والله اعلم بالصواب
تمام شد حصه اول لاهور

بسم الله الرحمن الرحیم

تتمه تاریخ لاهور که در سنه ۱۸۴۸ع سکهان لاهور باز سر بفساد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکر یخانه وقایع نگار
شده بود که رانی چنده والدهٔ مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعهٔ خاص بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط سردار لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که بصلاح و مشوره رانی صاحبه نوشته بود بمردم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسدهٔ عظیم در انجا شده بود در قلعهٔ شیخوپور که
بفاصلهٔ سه منزل از لاهور واقع است بردند و سردار لال سنگه را بعد از معزول ساختن
از عهدهٔ وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعهٔ شیخوپور
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند بسببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت دراز بعد مصالحه و تصفیه امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف ورای داشتن عهدهٔ جلیله
رزیدنٹی دربار مذکور را از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کما ینبغی اطلاع و آگاهی داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می نمود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
دخیل کار بودند با خود متفق و همواره ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمهٔ ریاست
که در پیش شود آنها در ان فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
موصوف درست می افتاد حکم باجرای آن میفرمود و پس آن سرداران بمنزلهٔ ارباب
کونسل آن دربار بودند و خود رزیدنٹ قائم مقام گورنر جنرل در خصوص همگی امور آن ریاست

در قبضه اختیار خود سید است و آبرو کی از رئیسان و سرداران آنجا برونق و قابلیت پیش‌رفت
می آمد بدین سبب هیچیک از امرا و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاهور
ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهده رزیدنتی آنجا مستعفی شده بولایت
تشریف برده بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت زیرا که این صاحب سابق
در وقت وقوع محاربات فیمابین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل
لارد هاردنگ بهادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشت بلکه در
انعقاد مصالحه فیمابین هر دو سرکار و تحریر عهدنامها و شروط آن صاحب موصوف و
سر هنری لارنس مذکور واسطه شده بود نظر بلحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کار صاحب
موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهده رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر و مامور
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری بیدار مغزی
حسن انجام و انصرام مینمود ولیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت
اعمال گوبنده سکهان که ادبار دامنگیر ایشان است و بقول آنکه **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار
همان آن کند کش نیاید بکار + امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سر زد که موجب
بیرون بردن آن صاحب را از قلعه شیخوپور در شهر بنارس گردید و تفصیل اجمال برین منوال است که
بعض سرداران بدنفس وخیم العاقبه برای افنا و اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خانسامان و شاگرد پیشه وغیره عمله بسکوت کهر را که اهتمام
و تیاری طعام صاحبان در آنجا به از ایشان تعلق میدارد بطمع دادن زر نقد و جاگیر با خود
متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم عمله این خانه شرکت در روزی که تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در آنخانه قصد کنند کید و روز پیشتر
ما مردم را اطلاع دهند تا شما را زهر هلاهل بدهیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد از ین که از تاثیر زهر آنهمه جماعت انگریزان یکبارگی رهگرای کشور عدم و فنا

وفا شوند در آن زمان هر یکی را از شما بخلاع فاخره و انعامات وافره و جاگیرهای دائمی نسلاً
بعد نسل داده برای دوام شما را مستغنی خواهیم ساخت و شاید پیشکی یعنی قبل از بجا آوری
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه مایل مصروف درین کار شوند
باید دانست هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدیگر و هم بتماشای رقص و سماع
مزامیر و سرود خودها حظ و سروری بردارند در میان کنتب یک خانه وسیع ساخته همگی اسباب
و سامان طعام و غیره اشربها از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک میباشند دران
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هرگونه طعام انگریزی درانجا نه باورچیان و خدمتگاران
وغیره عمله و فعله لازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
را خانسامان و این خانه را مسکوت کهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
درانجا رفته بعد تناول طعام شغل مینوشی میکنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود درانجا
قرار مییابد در آن روز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند با بجمله عمله مسکوت کهر
که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کورنمکی و سفاهت برین
امر قبیح مستعد و آماده شدند و زر را از انها گرفته برحسب عهده و خدمت خودها تقسیم کرده
گرفتند گویند در پختگی این امر گرفتن قسم برحسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرارنامه
را برای دادن انعام و جاگیرها بعوض این خدمت یکدو هفته بگذشت و بعد درستی
همه امور حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه
کوته اندیشان بر آن قرار یافته هر یکی در کمین و جویای وقت نشست تا اینکه حسب الاتفاق
صاحب مهتمم مسکوت کهر بخانسامان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن مجمع خواهند بود

باید که برای معاد هشتاد صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات و انواع
شراب برحسب معمول تیار بدار کنانید خانسامان بمجرد یافتن این حکم با دیگر خواجه تاشان
خویش جهت اطلاع این امر در رسانیدن این مژده بخانه بعضی از سرداران که سرتیک
در پلتن ماند و شورا بودند همین وقت شب رفت و خواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام سکوتش که از ایشان بگیرد و هم تدبیرا که خاص برای ذات خودش بعمل آوری این امر
وعده کرده بودند بستانند که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه گی از صاحبان فوج با وجود نمک
نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود و پیش آقای خود
همان ساعت رفته از آن حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانسامان
وغیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم تیاری
طعام آن روز یافته اند در یوقت رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در سکونتگاه
خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده مراتب این حال بپاس نمک
حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود بهمین وقت مردم سرکاری را
فرستاده بسته کاغذات و صندوقچه را مع تمامی سکوت که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشته های ایشان این حال بخوبی منکشف گردد آن صاحب
مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاری صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بمجرد شنیدن این ماجرای شگرف تابانی در ورطه حیرت فرو رفت
و باز بخود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی اسباب
خانه سردار مذکور فرمان داد گویند دو سه کمپنی سپاهیان گوره ولایتی بسرکردگی یک کپتان
در آنجا رفته اول آن مکان را محاصره نمودند من بعد یکان یکان را کتف بسته مع کاغذات
که در آنجا یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعض کاغذات
که همانزمان نوشته بودند حال سازش و اتفاق عمله ضیافت خانه مذکور با سرداران سکه

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران کار زشت صاف و صریح معلوم گردید و
نیز از صندوقچه اقرارنامهای نوشته ایشان بدست آمد و بعضی از ان مردم بخوف و رجا هم
اقرار شرکت خود دران کار نمودند و حال شمول یکدیگر را ظاهر ساختند گویند روزی که جرم
شاکر وشیه مسکوٹ کهر و بعض سرداران سکه نزد صاحب رزیڈنت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و دران روز عیسوی مذهبان هیچیک کار از امور دنیوی نمی کنند
و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیڈنت بسبب استیلای غیظ و غضب
حکم کرد که آن همه مجرمان را ایستاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند هرچند بعض صاحبان فوج
رزیڈنت را گفتند امروز قتل کردن این گروه را که روز عبادت ماست موقوف
بر فردا دارند صاحب رزیڈنت جواب داد مجرمان را خصوصاً بچنین جرم سنگین که سبب خونریزی
حکام و دیگر همقوم ایشان بوجه اثر را مکر و فریب شده باشند بسزا و سیاست رسانیدن
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ در دست و مار بر سنگ
ست رای بود فسوس و درنگ   الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رسن در گلو
بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شوند گویند منجمله آن اجل رسیدگان
شخصی باشنده کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف گردد
دیگرا ونام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان دهم صاحب رزیڈنت مصلحة قصور
او را معاف فرموده از قتل شدن رهانید او نام دیگر کسانرا از سرداران [illegible] از انجمله
نام رانی جنده گرفت و گفت رانیصاحبه قریب دو لک روپیه را به شاکر وشیه مسکوٹ کهر
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سرکار
ایشان بمردم مذکور رسیده بود مگر عند التحقیق هیچیک خط نوشته رانیصاحبه درینمقدمه یافته نشد
لهذا صاحب رزیڈنت خواست که رانی صاحبه را از قلعه شیخوپوره بدربار لاهور طلبیده
انکشاف این امر نماید بنابران خط طلب بنام رانیصاحبه فرستادند چون او بموجب طلب

روانه لاهور گردید و در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه از آن بطرف فیروزپور میرفت
و راه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی بسرکردگی یکی از افسران فوج انگریزی در انجا
رسیده رانیصاحبه را بطرف قلعه فیروزپور بردند و بعد از قیام چند روز در انجا او را در شهر
لدهیانه آوردند پس بعد حکم رسید که رانیصاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه راهی
ملوتگا و گریها در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوائل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی مطابق شروع
ذیقعده سنه ۱۲۶۴ هجری بود در انجا زنده و صحیح و سالم تشریف میدارند و در همان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است و هرگاه رانیصاحبه را در فیروزپور
و یا در لدهیانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
بهندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپور است آنهمه را طلبیده حواله ام نمایند چنانچه زر
و جواهر و غیره اثاثه ذاتی رانیصاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند و چون
با این همه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسید عمالیان سرکار انگریزی بودن اینهمه نقد و جنس بسیار نزد رانیصاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف
زر و جواهر باز مصدر فتنه و فساد نشوند و مشهور است که رانیصاحبه بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن مالوف و مفارقت فرزند ارجمند یعنی مهاراجه
دلیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت هر دو دست
خود را چنان بزور مکرر بر زمین زدند که دستهای شان متورم و مجروح گردیدند و سردار
لال سنگه وزیر معزول در اگره با جمعیت صد و صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده از

ذاتی خود مقیم ست چوکی و پهره سرکاری هم بر مکان او مهیا شد و هرگاه برای اکتساب
هوا و یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود چندتا سواران سرکاری برای حفاظت او
همراه میروند و سردار رنجور سنگه و سردار دینا ناته و دیگر سرداران باشتباه شمول و
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی عمله سکوت کهری نیز نظربند گردیدند و بحضور
مهاراجه صاحب رفتن نمیایند و بعد ازین معامله که مذکور شد اکنون اعتماد حکام و افسران
فوج انگریزی بر هیچیک از سرداران و سپاه دربار لاهور باقی نمانده چوکی و پهره سپاهیان
گوره و لایتی در محل و دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میباشد و این سرداران
که از راه نادانی و حمق این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و لاشی
بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و باز
اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چه اگر بودن
شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل میشد ملک هزارها مردم از متعلقان
ایشان در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آنصورت در لاهور قتل
عام میشد و فتنه عظیم بر میخواست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند
چه قیامت در آنجا برپا شد شهر و قلعه هر دو از گوله های بم سوخته و ویران گردیدند و اهل قلعه
مقتول و یا اسیر گشتند

در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان پسر ساونل سنگه

بدانکه ساونل سنگه نامی پدر دیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه داری
ملتان منصوب و مامور بود و سال بسال زر مالگزاری صوبه ملتان را تمام و کمال
در سرکار لاهور میرسانید و فارغخطی بیباقی سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
و انصاف او راضی و خوشنود بود و خود نیز در همه امور تابع و فرمان بردار دربار موصوف

بماند بدین سبب اهالیان سرکار رجال او و معمر دانی بیچ دند و بعد فوت او صوبه ملتان مولراج
پسر کلان او که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق بوی داشت تقرر
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمینمود و مدام در انتظام ملک مصروف
بوده بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بسیاری
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بسا خاندانها را تباه و برباد کرده ازو
باقیماندگان ایشان که بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تاهم بفریب و حیله خواهان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را به بهانه گرفتن محاسبه در دربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن لاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب ابرام
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس و العین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را که خواهد بر آمد ادا خواهم ساخت چنانچه درخواست او
بحضور رزیدنت منظور گردید و صاحب از افسران انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال باهل دفتر فهمانید و آنچه از قبیل مبلغ
کثیر ذمه او بر آمده بود همانجا ادا ساخته فیصله نامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل نمود
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه وغیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را نیامدن دیوان مذکور از

از طلب خود شان بدون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خواستند که اورا
باز بکدام حیله در لاهور طلب داشته در محصمه اندازند چنانکه بعد از صلاح و مشوره اورا نیا طلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبه داری پدر خود ساون مل سنگه را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه لغایت
روز وفاتش بفهمانند و در جواب نوشت پدرم ساون مل سنگه حساب هر سال مع زر مالگزاری
در سرکار میفرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه نقول آنرا از سال
میدارم و اگر با اینهمه شما را در حساب پدر من شکی و شبهی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمایند و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نباید حساب وقت صوبه داری اش تعلق
بخود ش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در انجا ضرورت ندارد اهلکاران
دربار لاهور همچنین تحریر او را حمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را بحکومت
آنجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دهانیده دهند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بکنانند و چون سردار کهان سنگه و
آن هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر اخلاص و نیاز پیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت بر حسب شایان و
رتبه بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور بدیوان مولراج گفته فرستادند که
ما این فرودگاه تا قلعه جائی قرار دهند تا فردا ما و شما چریده در انجا رفته بعد از ملاقات
با یکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمائیم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آنصاحبان
فلان مقام را که در وسط واقع ست برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در آنجا
حاضر خواهم شد باید که شما صاحبان نیز در انجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بر وقت معین

دیوان مولراج با دو سردار خود از سکهان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لمحه پیشتر
در آنجا رفته بودند ملاقات نموده نشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین
و ذوق و شوق بسیار بمولراج فرمودند که ما هر دو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کهان سنگه
صوبه‌دار حال ملتان آمده‌ایم تا فرمان معزولی بشما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را از شما
بسردار مذکور رسانیده دهیم پس شما را لازم است که بزودی تعمیل این حکم نمایید مولراج گفت
کلیدها موجود و حاضر اند و مرا در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و تامل نیست
مگر از قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه ملتان دستور است که هر گاه که صوبه‌دار
جدید از طرف سرکار مقرر شده می‌آید صوبه‌دار معزول و منصوب هر دو به درگاه شیخ بهاء الدین
ملتانی رفته کلید را بصوبه‌دار جدید تفویض می‌نماید درین صورت سردار کهان سنگه اگر
همراه من به درگاه مذکور رود من کلیدها را بلا تامل تفویض او نمایم که ظهور همین موجب منت
طرفین متصور است صاحبان انگریز که معتقد درگاهها و اینچنین رسوم نیستند متبسم شده بمولراج
گفتند که این چه سخن بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان میگویی به درگاه فلان درویش
رفتن و کلیدها را در آنجا سپردن چه معنی دارد و امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر است که کلیدها را همین ساعت برای
ما هر دو صاحبان کهان سنگه حواله نمائی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد متحمل و تامل از پیش بود کلام افسران را شنیده افروخته نشد و بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم نه
برای دادن کلیدها حیله نمودم بهر کیف هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بر آن عمل خواهم
نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان را شنیده بسیار افروخته و
برهم شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمیگویی بلکه کلام خوشامد و مدارا میکنی از این زندگی

که داری مروت بهتر است ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بیوقوف و احمق قرار
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را نفهمیده بودند از مولراج پرسیدند که بجز این بیان
شما با شما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فهمانید که مرا ملامت و سرزنش
کردند که تو چرا بصاحبان که ترا به بی وقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدهی
برای چه خوشامد شان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما نوکر
و تابع هستند این رتبه ندارید که در گفتگوی ما صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
کشائید خیر آنچه گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکهان خوش مزاج و
مغلوب الغضب بودند متحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشاره
شده باشد جواب صاحبان از شمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم مستر اندرسین بود بضربهای متواتر از جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد اینچنین سفاکی و جرأت تعجیل از
آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند مگر مولراج بمشاهده حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی را در نامه اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
بهتر این است که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده بعوض
خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند
زیرا که در صورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان بنشینم حفظ جان و مال و
اهل و عیال محال بنظر می آید و مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که بمقابله افواج انگریزی
و در همین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکهان و افغانان بودند فراهم شده و بر باقی التصمیم
مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی و این قدر
چرا پس و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابلهٔ انگریزان می ترسی برو و در گوشهٔ قلعه نشین ما
دانیم و جنگ و امروز تا که تا زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید اول و درمیان
آخر مردن پس ازین که خود را در دولت انگریزان بسپاری و بذلت و خواری از دست
ایشان کشته شوی بهتر است که مردانه وار تا مقدور در خود جنگی اگر در صف جنگ و میدان
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح
آنست که خزانه را بکشا تا مردم سپاه جرار از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب
بیگار بهم رسانیده با فوج اعدا انگه یورش کنند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی بدهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و اینحال را با درخود ظاهر کرد و درین امر صلاح و مشوره
از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را فهمانید که اگر اکنون هم لا بموزد حساب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا العوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او جنگ
و از طرف زر فکر مکن برای این مهم تردد مکن زر اندوختهٔ پدر تو بسیار است و زیاده بجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست و پا بجنبان
اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان و سبک سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب انگریز بموجب
کرده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان برتافته و ادبار و نکبت ایشان را
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسدها برپا میکنند و آخر بوبال آن خود هم براه فنا
می پویند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند ملک تشنهٔ خون تو اند اکنون
بصد ورای جرم که از ذات تو سر برزده است بتو منسوب کرده چه عداوت و دیبا که در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض مادر پسر خود را مبتلا ببلیهٔ عظیم دیده بسیار مکر بیت و تکلید

وکلید نزد اینه پدر بیش را حواله نمود و حال طرف دیگر برین منوال است که صاحب رزیدنت
دربار لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر خود در ملتان شنیده مستر اڈورڈز را با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف ملتان گسیل
فرمود و از ابتدای اینجنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ء از طرفین دو خوردها بسیار واقع
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله میکرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت مینمودند
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نمیگردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پدر شیر سنگه اتاری واله
صوبه دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ابیت حمله کرد و صاحب ممدوح بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه بقلعه اتک برده
محافظت خود نمود و هرگاه مستر اڈورڈز را که در مقابله مولراج گرم رزم و پیکار بود حال بغاوت
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه مزبور را که با سپاه متعینه
خود همراه صاحب موصوف در مقابله دیوان مولراج بود فرمود که شما بر فاصله پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
میکنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با عمله مسکوت کهر بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جنده صاحبه از ملک
پنجاب است و یا این هر دو امر بوده باشند بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی را بر من اعتماد نمانده مبادا که مرا قید کنند بدین خوف و هراس
از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفت و شریک دیوان مولراج
گردید طرفه اینکه مولراج نیز بتوهم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده باشد
تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد اڈورڈز صاحب برد اعتماد بر وی نکرده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم میماند و چون شیر سنگه ازین بیحر ماند و ازان ج

درنامزد شد از ملتان برخاسته بطرف رام نگر رفت و برای مدد پسر خود سردار چتر سنگه مذکور فوجی
راهم رسانید و قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و بارش بود اما ایان
سرکار انگریزی فقط مهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدان طرف نمی نمودند و لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت برافراخته مهیا و آماده برای
مقابله سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارڈ ڈلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنا بر رفع هنگامه و فساد و واقعه ملک پنجاب از دار الامارة کلکته
قصد هندوستان فرمود چنانچه در ماه نومبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی از دار الامارة مذکور بسواری
سفینه دخانی متوجه آن طرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براه کمپ کانپور [illegible]
پیشتر گردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنه مذکور روز جمعه در شهر آگره نزول اجلال فرمود و کمانڈر انچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی حاطه بنگال گف صاحب بهادر مع جنرل گلبرٹ و برگیڈ
پنجم برای خبرگیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبه قصور که قریب لاهور است گردید
و لشکر کیوش صاحب هفتم دسمبر از مقام گوجران واله کوچ کرده در قلعه دیدار سنگه مقیم گشت و صاحب
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر ریگستان دریای چناب افتاده بود نمود گر بسبب [illegible]
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود و سردار چتر سنگه
یورش بر فوج مستر ایبٹ و راکک نمود ولیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت نود کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض
ملتانیان که در لشکر مستر کورٹ لنڈ ملازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پیوستند مگر ساکنان
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ [illegible]
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و هری سنگه کمیدان
گوله اندازان ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود در دار الشفای

در دارستهای انگریزی آوردند و آخر ماران زخمها برد گویند سردار هری سنگه مذکور بسیار قوی هیکل
دراز قد و جسیم بود برای دیدن لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم
همراهی فوج او برده بودند و راعرابان در بیاریشان آوردند و همین کس نزد دغابا اگینو صاحب
باخته توپهای لشکر او را برده بود القصه بعد گرفتن مورچال ملتانیان و گریزانیدن آنها
مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان
انبوه کجور برای گرفتن پناه ایستاده کرد و هرگاه بارش گلولهای توپ و تفنگ بر آنها
شد از انجام پس پا شدند و آن مامن ایشان هم بدست فوج انگریزی درآمد و فوج مذکور
مورچال و مامن گاه حریف را آتش داده در خیمه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فرار کرد و بر توپی منجمله توپهای
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود و این عبارت کنده بود احمد یار
ورزم فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در سنه ۱۲۵۸ هجری تیار کرد و بر یکسانگ
از فوج کورٹ لنٹ صاحب که گریخته در قلعه ملتان رفته بودند سپاه آنجا خنده میزد و از راه
طعن میگفت که شما برای دادن فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
نراین سنگه و دیگر چند سردار که درین جنگ فرار کرده در مقام نود و پشاور رفتند و در جنگ
دو صاحب سپاه لشکر ادورڈ صاحب که کشته و خسته گردیدند ملازم جدید بودند از طریق
جنگ خبر نداشتند و از پلٹن دوئم ملکه فقط دو گوره بوقت گرفتن مورچال کشته شدند و
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند ده گوره زخمها برداشتند و دو سپاهی پلٹن مردان
مجروح بزخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض است آزاد در
قلعه آمدن نمیدهد و بسیار کس از نزد او برخاسته رفتند و آن همه توپها که مولراج در جنگ
سابق از فوج اگنیو صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی درآمد
و مشهور است که مولراج در عین گرمی این جنگ رخ اسپ خود را برای حمله کردن گردانیده بود

ازینکه دران مقام موجود بود لگام اسپ او را گرفته مانع آمده در بازار روز و از ستیز و آویز
هر روزه بتنگ آمده صاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضر است سرکار آنرا بگیرد و چونکه چند
شرط کرده بود صاحبان منظور نفرموده‌اند و پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه بنام سکهان لاهور
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان با خودها متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته سرداران
خود را اگر مزاحم باشند قتل کنید و بر خزانه‌ها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل کمل
صاحب که بالفعل بجای جنرل کیوتش فسر کمان فوج شده‌اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه
دیدار سنگه بر آمده بجانب جلی پور که از رامنگر بر فاصله هشت میل واقع است کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات حرب از فیروزپور در لاهور که انتظار آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هند و شستم و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با ده توپ بیست و چهار پی و هشت توپ هجده پی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ شش پی و دیگر توپهای آسمانی و همچنین ششصد عرابه محموله گلوله‌ها که
بسیار زاید از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف گاو قدری کم ازان و صرف
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کمندر انچیف گف صاحب از لاهور پیشتر رفته
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوت گوبند داس رسید و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن ششصد سپاهی که
بدین حساب یازده هزار و چهار صد سپاه شد و هفتاد توپ است و همراه جنرل کوئیش
که برای مقابله او مامور شده است کل پنجهزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کرده در آمین آباد مع فوج خود رسیده
است و بحکم نواب گورنر جنرل سردار چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر صاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک بلا فوج و آلات حرب بند از رخت حاضر کرد و ایذا خواهد رسید کار آن سنگه

گلاب سنگه پسر شمار اکه در لاهور بدست ماست قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
و خانهای سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردید
و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده بود و ذکر آن
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن
در لشکر اڈورڈ صاحب که مقابل سپاه مولراج ست بیستم نومبر رسیدند و از آمدن جنرل
ٹهکیول صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج نو از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد و رفت
افواج انگریزی کشاده است **کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر
واقع شد موجب رپورٹ کمنڈر نچیف بهادر بحضور نواب گورنر
جنرل لارڈ ڈلهوزی بهادر** خلاصه رپورٹ یعنی خبر کمنڈر نچیف است که بفضله تعالی
بسعی و کوشش افواج انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکهان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
بمقابله در آمده بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاهی و بیست و هشت
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام از
رام نگر فاصله دو کروه داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
طرف خود در انجا و بمهابته حکم سر کردن توپها دادم چون فوج دشمن بدینطرف
مصروف شد بتاریخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست
ضرب توپ را بسرکردگی برگیدیر ٹهکیول آنطرف دریا روانه کردم و دران مقام باهتمام لفتنت
نکلسن صاحب شانزده کشتی نیز دستیاب شدند و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا کرد و فوج حریف هم بقدر دو میل پیشتر رفت من هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

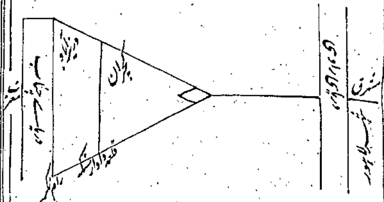
و فوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و بر دریا پل پیپه ها بسته عبور از دریا نمودن
توپهارا بر شور برای آن گرم آواز داشتم تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشده بطرف ما مصروف ماند تا اینکه بتاریخ سوم دسمبر بوقت نوبجت دو ساعت روز
حصه کلان حریف بر فوج میجر جنرل تهکیول حمله کرده توپهارا سر کنانید و چون تا یکساعت
توپها زدند و از فوج انگریزی یک توپ هم سر نشد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
و چون بر زد گلوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج ایشان بگسیخت تهکیول صاحب بنظر ماندگی مردم و اسپ حمله آوردن
موقوف کرده بر فردا گذاشت مردم فوج غنیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده فقط
با دو توپ از انجا بگریختند انگاه دو رساله سواران را برای تعاقب شان بشتافت فرستاده
شد مردمانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی
چهل مردم مقتول و سه افسر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و
فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج ما افتاد انتهی عبارت رپورت کماندر انچیف صاحب
و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دو آبه
چناب و جهلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دو آبه بسبب یافتن امن و
اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج میجر ولیر قلعه های ارکان
مفسدین بهکه و غیره را منهدم ساخته بطرف دو آبه جلیند بر معاودت کرده آمده و بهفتم دسمبر
کماندر انچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رامنگر معاودت نموده و هشتم ماه مذکور
اسباب و رسد برای لشکر تهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه است بر شترها بار کرده
از دریای چناب فرستاده در آنزمان سه فوج سرکار انگریزی در سه جا گرم نبرد و پیکار بود
یکی در پشاور و هزاره و انک بمقابله سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکهان و افغانان
پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در ملتان با دیوان مولراج

با دیوان سوراج سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعه ملتان زود مفتوح گردد زیرا که
فوج بمبی تیز رسید و شیر سنگه که گرک قلعه میگرد نیز شکست یافت اکنون پایداری از سوراج
غیر متصور و در ینوقت راجه مهپال پوری که قریب جالندهر است و سرکشی از سرکار
برداشته بود از فوج لفتننت کارڈن که مقطسه کمپنی داشت هزیمت یافت و از قلعه خود
دست بردار شده خود را حواله بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله
گریخته رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجه دیگر در قید اند و در مدت سیزده
روز حمله با عیان پتهان کوت نیز رد کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید یک افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود دران پانزده وجوه بغاوت نوشته است و سوم
دسمبر سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور برین امر شگک تهنیت در لشکر خود سر کنانید و پانصد روپیه خودش و هزار از
اهالکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور ازین بدعهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم بارکزئی ملامت میکنند و ابیت صاحب که در مقام بارست شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اتک تا حال از دست برد سکهان محفوظ است و اجیت سنگه کلیان واله
کمیدان اکال پلتن سکهان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جنرل لشا سنگه نزد نکلسن
صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصرهٔ قلعه اتک کرد و نیز میگویند که چتر سنگه
بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر از جان و مال امان شود بحضور حاضر شده غاشیه
اطاعت بر دوش کشم معلوم نشد که ازینجا چه جواب رفت الغرض بظاهر حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
در سرکار انگریزی رجوع گشته و استعفای قصور خود نمایند افسوس که این مردم نا عاقبت اندیش از

[illegible]

بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان
مولراج در شیواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنی ها می کنند
و بوقت جنگ میگریزند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرد و یازدهم
دسمبر یک حصه فوج بمبئی در ملتان داخل لشکر دش صاحب کردید بدین تفصیل دو پلتن پیاده
و یک توپخانه و پانصد سوار سندهی رساله جیکب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک پلتن
ملازم خاص ملکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ایت صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه
اتک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه
ملتان موجود ست و بعضی نوشته اند پنجهزار از تطبیق این هر دو خبر میتوان شد که از رسیدن
افواج بمبئی و توپخانها در انجا سه حصه فوج او از خوف و هراس بر خاسته رفته باشد
و اکنون فوج انگریزی حائل ست درمیان فوج شیر سنگه و ملتان لهذا او مدد مولراج
در قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در
آگره آمده سکونت ورزیده اند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردیده و مردم در هر گذر و مقام پایاب آمد و رفت میکنند و آمد و رفت سفاین کلان تجارت
و غیره مسدود ست کشتیهای غله و آلات حرب که از آگره بطرف دیار مغربی میرفتند بدقت
و دشواری ازین دریا تا دهلی رسیدند و از انجا آنرا بر اشتران و عرابها بار کرده
براه خشکی روانه ساختند و سی ام ماه دسمبر مذکور بجز جنگ تاریخ سوم ماه مزبور که با شیر سنگه
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با وی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگه
قلعه اتک را محاصره کرده که توپها میزند اما حضر با اهل قلعه میرسد مستر هربرت با نهایت
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنجنان گلوله باری بر لشکر حریف
از اندرون قلعه میکنند که بردم فوج چتر سنگه میرسد و نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی
از لدهیانه در سواد ملتان رونق فرما گردیدند و فوج بمبئی مع توپخانه بالکل تا بیست دوم

نابیت و دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهور ست که تا قلعهٔ ملتان بدست افواج
انگریزی نخواهد آمد کمندر نجیف بهادر تعاقب شیر سنگه نخواهند کرد و بالفعل شیر سنگه در همچو جای
قلب ست که گذر فوج انگریزی در انجا بدشواری خواهد شد و نقشهٔ راه از لاهور
تا دریای چناب بدین صورت ست **نقشهٔ راه از لاهور تا دریای چناب**



و میر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بنبئی بر سبیل ڈاک و از انجا در بهاول پور داخل شده در
معسکر نواب گورنر جنرل بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان
خوب خواهد شد و بتاریخ بیست و ششم دسمبر بوقت یازده ساعت روز بر آمده چند پلٹن
انگریز را حکم جنگ با اهل قلعهٔ ملتان شد منجمله آن در غول راست پلٹن بیست و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی گوره از پلٹن ملکه بسرکردگی کرنیل فرنکس و در غول چپ پلٹن هفتاد و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی از پلٹن سی و دوم ملکه زیر حکم برگیڈیر بارکهم صاحب و شصتم پلٹن گوره ملکه و پلٹن
سوم بنبئی هندوستانی واڈورڈ صاحب برگیلی که قریب شیش محل ست حمله نمود درآن
حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بنبئی بر دیگر مقامها و غول
چپ بمقام رام تیرته و شیواله حمله آور شد و باوجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر
رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بود منتزاع نمود و از انجا در کڑهی مستحکم
که در انجا قبر ساون مل سنگه پدر مولراج ست بلا مزاحمت در رسید و چون فوج قلیل سرکار

قریب مسجد تکیه که در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت ست
شافت در انجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنان را که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند دیده
با ایشان تعرض ننمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح ایستاده بودند از دیدن
فوج انگریزی بگریخت ولیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در ان مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از راه
غرور قصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نمودند در انجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد که بسبب
حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کردند و آن باغچه هم پاس شب رفته بدست
سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانه غنیم از افتادن گلولهای توپ دو بار آتش در گرفت و بوقت
صبح از طرف قلعه گلولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون نزد مولراج
گلولهای آهنی نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین تمکی از افواج انگریزی میجر گاردن از شصتم پلتن
ملکه و ایرسکن کلن صاحب از پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت نیک سپند صاحب
از پلتن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفتنت پلی فر صاحب
از پلتن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلتن هفتاد و دوم ملکه و لفتنت
کرنیل جنسن صاحب از پلتن سی و دوم هندوستانی و انسین گدو کل صاحب از پلتن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت هل صاحب انجنیر و سه گوره از پلتن دهم ملکه مقتول و
پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن برام تیرته که در آنجا دمدمه بسته بران لفتنت
تاسن صاحب با دوازده سپاهی رفته بود از انجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور را از هر دو طرف شلک بند و فنا برگیدگر خالی میکردند سکهان
میخواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها
را بر فاصله هشتاد گز میزدند و از ضرب گلولها دیوار قلعه را رخنها می نمودند و از ین طرف

و ازین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریف هم بر زیرا که در قلعه
گلوله اندازان کم بودند یک کس کار دوازده کس میکرد و از گلولهای اینطرف اندرون
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیر سنگه بود در پنج حصه منقسم است یک لشکر
زیر حکم میجر هبوکل صاحب در مقام کاهیله دوم بسرکردگی جنرل کمپل صاحب از کاهیله
براندک فاصله سوم لشکر کمندر نجیف بهادر در موضع چتولیه چهارم تابع برگیدیر جی صاحب
که فوج پام گرست پنجم لشکر برگدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب
جهت عبور معسکر انگریزی بدین استواری بسته شدند که ارابهای اسباب از بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چتر سنگه نوشت که میجر
لارنس را که برادرم سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض بوی نمائید اگر نه
در خاندان ما ازین حرکت بد بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در رمضان
سنه ۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیر الدین شاه پادشاه
ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض است گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار گروه رفته جنرل ویش صاحب آنمرد
گلوله اندازی که او شست بسته گوله بم را در آن سلح خانه زده بود انعام داد ده صد
اشرفی افزاد بدو بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب همراه سلح خانه
پریدند و سوای آن سیصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه نه هزار
من بارود و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضائع شد و سوای
آن روز دیگر در کوته غله نیز از گلوله بم آتش افتاد روشنی آن در لشکر انگریزی هم تا صبح شب
ماند و چون روغن گاو و روغن چراغ در آن کدام بسیار بود لهذا روشنی تا چند روز رفت
معلوم میشد بالجمله دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی آمد

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و هیند و سنگه سردار که اکینو صاحب را از دست خود کشته بود قتل کرده
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیده و قوت
تمام جوش و اسباب غارت شهر جمع شد از انجمله بیست و پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و اقسام
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوخت و مهاجنان شهر یازده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا آن وقت
منظور نشده بود و سرکار و شهر در قبضه افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار
کرده رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرده و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله ما نکنند او را لشکر نخواهیم
تا در قلعه اٹک رفته پناه نگیرد چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود که او را حسب اشاره مذکور سکهان از زهر هلاک کشته بود
بگیرد و این هم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف گاوکشی کردند و در مقام آب
دوست محمد خان روایات مختلف اند و بعضی این است که سکهان صوبه پشاور و قلعه اٹک بوی
داد بدین شرط که او مدد ایشان کند و سرهنری لارنس دوم جنوری از ممبئی در سنده
وارد شده در پنجاب دلهور رسیده دو روز مقام کرده و بتاریخ ششم در فیروزپور رسیده ملازمت
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شده و سرکار و دیا بخش وکیل که از وقت نزول لشکر بر ملتان ملازم مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمتش صاحب حاضر شده و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب معروض
شما اینست که دیوان خود را تفویض سرکار انگریزی کرده دهند و دست نا برده نشان

ملتان سفید بود تا معلوم کنند که وارنده او ایلچی ست و دوست محمد خان بسبب سازش افغانان
قلعهٔ اتک بران متصرف کردید و بتاریخ دهم جنوری کرنل سر لارنس در لاهور رسیده با مهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر که مورخهٔ هفدهم جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید باید که در چهاونیها برای تهنیت این فتح شلک
شود یازده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و منجملهٔ غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت داد و بعد فروخت خیمه و خرگاه و غیره
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و نقبی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آن چنان نزدیک برده
بودند که مردم قلعه نقب زن را دیده بروی تفنگ سر کردند مگر محفوظ ماندند و افغانان همراهی
دوست محمد خان بر قلعهٔ اتک بسبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و بنگ و ناموس سکنه
قلعه دست اندازی کردند هر چند چتر سنگه مانع آمد مگر نشنیدند ازینجا ثابت شد که درمیان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیر سنگه
شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده افسر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سر کرنل لارنس یازدهم جنوری در لشکر
کمانڈر انچیف بهادر داخل شد و از شروع فروری سال مذکور بجای سترگیری صاحب
بازیڈنٹی لاهور بدستور سابق بحال و مامور گردید و در جنگ سیزدهم که مشهور بجنگ
چلیان است بسبب کثرت بارش تهلکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بران سبب
بیست و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
پانصد و شصت مقتول گردیدند ولیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف فتح سی و چهل توپها
را میخ زده بیکار کردند و چند هزار را از سکهان کشتند و هفت کس سکه زخمی را در دار الشفای
سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب تر بقلعه ملتان شده اند که سنگ و خشت که

از فصیل قلعه می ریزند بر پای سپاهیان می افتند و پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان
خود را حواله میجر ادورڈ صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که یکی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ حالیه
این شد که بسبب نفهمیدن کامل افسر خود در آن معرکه رزم یک رساله انگریزی نشست
بطرف توپخانه خود کرده بایستاد و لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
گوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ بسیار برادران و برادر زادهای مهر سنگه
تیر کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا قید
شرائط جان بخشی خود را حواله وش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را گذاشتند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام لکهو جاری فرمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هرگاه از گلهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را سپرد به سرکار انگریزی کرد لهذا حکم شد که در
کمپنهای کلان بیست[۲۱] و یک صدای توپ بطریق شادیانه تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان جیو خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست[۲۱] و یکم جنوری یک کس
مرد پیر که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولراج و عمر بیست و
پنج سال بود حاضر شده بحضور وش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست[۲۲] و دوم جنوری دو دو
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کمپ سرکار نهاده پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار

و قریب دو هزار از مردم بهیر و بنگاه من بعد مولراج بسواری اسپ برفاقت چند سالاران
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پلتن گوره با دو پلتن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و به چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور گردیدند تا مردم فوج وغیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تاهم بسیار کس اسباب را از خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندقش
عمیق است مگر از صدمات گولها جا بجا شکسته شده و مثل خرابه ویرانه میشود و درین
شک نیست که اهل قلعه تا مقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هرگاه فصیلهای
قلعه بضرب گولها شکسته مثل غربال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شود مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
اسیر کرده در کنپ اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب وش صاحب در خیمه
فرود گردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیمند و
تاکید است که کسی سپاهی پهره واله در زنانه او رفتن نیابد و در مقام خزانه پهره گورهای
ولایتی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان آنجا خصوصا قوم کهتری بسبب تعدی غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سگهان است
که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع بدعتها نموده ملک را ویران کردند و لاش انگیو
صاحب و اندرسن صاحب که در ملتان مقتول شده بودند نبش کرده بجای دیگر در قلعه
باعزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بل صاحب مولف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ تعمیه بسال عیسوی **نظم** مولراج چو شد منهزم و بلی زر دلی برشد
منصوری و اقبال انگریز میسر شد ٭ تاریخ ز هاتف پی این فتح چو پرسیدم ٭ او با دل
من گفت که ملتان مسخر شده ٭ تاریخ مختصر جه بسال هجری ایضا از صاحب مذکور **نظم**

چو شد مفتوح قلعهٔ سخت ملتان * وا مد قید شد مولراج نادان * ز بهر گوهر تاریخ بحر یکی
دلی سن شد به بحر فکر غلطان * بگفتم فرق دیوان مولراج * بدل گفتم مبارک فتح
ملتان * و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و گلاب سنگه خواست
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و حکم صاحب بهادر سپه سالار فوج گلاب سنگه شد مگویند
گلاب سنگه بعد فتح ملتان ترسیده اراده مدد افواج سرکاری نمود و لفتنت بوحی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه در آمده بود شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب مذکور
باجازت شیر سنگه در کمپ کمانڈر انچیف بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز رجعت در
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سنگه مردم بسیار اند و لیکن هجده
هزار سپاهی جنگیست و شصت توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم جنوری شده بود از طرف ایشان یکهزار و دو صد سپاهی کشته و دو چندان آن مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند و آنچه باقیند خواهان صلح اند
زیرا که بشنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت پولی صاحب گورنر میگفت یکبار
حریف ضربی نرسانید نقشهٔ مهر نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند

ملکه رفیع الدرجه اشرف الاولی
آرل ... دلهوسی
گورنر جنرل ... ممالک ...

پلتن و رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمهٔ عظیم برداشته بسیار ابتری در
سامان و هم بجهت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگگاه مامور گردید
و نواب گورنر جنرل از راه مزید قدردانی حکم نافذ فرمودند که تمامی مال و اسباب نقد که

از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است براخراج متعینه آن که شرکت جنگ بودند حسب
مراج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون دادن
یک روپیه واپس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگنیو و مستر اندرسن
کرلی ترتیب مدفون بودند از قبور برآورده دیدند که سرهای ایشان با ابدان شان پیوسته
بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محض است
و نیز مسموع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
قضا کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل ما آن قصور مولراج نیست و [illegible]
آبرده اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و نیز
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری [illegible] مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی جنگید و مستعد حرب و پیکار باشید و آن خط میگویند
که [illegible] بحضور گورنر صاحب پیش خواهم کرد و سرکار [illegible] صاحب در قلعه
ملتان در تلاش خزانه و اسباب بودند در بعض جا انبار پارچه پشمی یافتند و در بعض مقام
غله و روغن کاه از وقت سانول سنگه فراهم بود و در جای [illegible] مدفون بسیار بدست آمد
و قریب سه چهار لک روپیه مال بسبب پریدن سلاح خانه وغیره مکانات ضایع شد سوای
اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و آلات
[illegible] از حساب [illegible] مردم و دواب و اقسام اسباب معمور [illegible]
سه چهار کرور روپیه را اسباب دران قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اگنیو صاحب و اندرسن صاحب را کفن از دوشالهای نفیس داده
بود کالبدان آن کفن را از قبور برآورده دیدند و چون از احوال شان معلوم شد باز کفن از
پارچه سفید داده و یک جشن [illegible] و از [illegible] سه لک روپیه بزیر آمده [illegible] صاحب [illegible]
اجازت نواب گورنر [illegible] مولراج گرفتند و حکم شد که تا اخراج کل مال از قلعه [illegible]

وعیال مولراج را از قلعه بیرون فرستند و بسیار مردم زر و جواهر و اسباب قیمتی را جابجا بیرون
قلعه مدفون ساختند تا کنون از قلعه زر این می برآید و از نزدیک کس که از قلعه بیرون میرفت قریب
هفت هزار روپیه طلا برآمده و با وجودی که پهره بسیار تا این زمان مردم قلعه و فوج تصرف
نمود فرنگی و زمین اوفتی صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب شما
که ضبط شدند هست خواهش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید ذرش صاحب آن را بشما مرحمت
خواهند داد و مولراج هیچ جواب نداد بیرگاه دیگر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که در آن نسخه جهت دفع هر قسم
جن مستعمل حلیه مولراج صاحبان به تصویرت نوشته از عمرش سی و سه سال قدری ناز
قد دراز تقدیر پنج فت و هفت انچ و نیم پا کوتاه و رنگ سیاه یعنی سیاه چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سجیده وضع کم زمخت و عبوس صاحب غیرت و حیا وقت بر آمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر اسب خوبصورت سوار و بر زین او پارچه سرخ ابریشمی گسترده
بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر
او بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و میجر ایجر صاحب بر دست راست
او بود و ظاهراً هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریزی را بنظر خشم میدید ولیکن شکنی بر جبین نمی آورد و از مضمون
خط لاهور معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبور کرده در مقام وزیر آباد مقیم
است ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمه بستند و آلات حرب را
بهر جانب جمع کردند و بی بیان صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفته اند در چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی جریده با مردواین هم میکنند
که شیر سنگه اول بر امرت سر و جلندهر تاخت خواهد کرد و کمانڈر انچیف در تعاقب او سرگرمند
و جنرل وش برای کمک کمانڈر انچیف لاهور شدند و بتاریخ پانزدهم فروری فوج کمانڈر انچیف

فوج کمانڈر انچیف از چلیان واله روانه شده قریب به بسوری رسید و برای حفاظت شهر لاهور
نصف پلتن گوره و چهار پلتن هندوستانی و یک رساله سواران و یک ترپ گوله اندازان
اسپی و یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم برکناره راوی افتاده است و این رساله
محافظت راهی میکند که از معبر کنکر تا شاه دره که از وزیر آباد تا امرت سر رفته است و دیوان
مولراج را بعد بردن در لاهور در گوبندگره فرود کنانیده اند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاهی و بازاری فراهم است روزی شیر سنگه از راه
لاف و گزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما کمانڈر انچیف را شکست داده ایم و غالب
آمدیم لهذا فوج ملتان محاصره آن گذاشته برای کمک کمانڈر انچیف آمده است و چون
شصت هفتاد مردم ملتانی که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن
قلعه ملتان در سرکار انگریزی نمودند واویلا در لشکرش افتاد و دو پلتن تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف مونگ برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فروری میجر لارنس که نزد شیر سنگه نظر بند بودند باجازتش اول در لاهور آمدند بعده
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیر سنگه آمده اند
و نزد بعضی ایشان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و بهفدهم فروری کوچ افواج انگریزی
از سعد الله پور تا شش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کمانڈر انچیف بهادر در آنجا حکم
داد که مردم فوج احمال و اثقال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاگرد پیشه
بقدر ضرورت همراه گرفتند و نیز فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده اسباب و مردم
خدمتگار را کم کنند چنانچه بدین تدبیر تخفیف هشت هزار شتر گردید و نیز حکم شد که هر سپاهی
از روز کوچ آذوقه پنج روز همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فروری لشکر بار روی صاحب اد جنرل
کمپ کمانڈر انچیف بهادر شد و نیز درین تاریخ مارکهم صاحب چهل کشتی را بقبض خود در آوردند
و بتاریخ هیجدهم ماه مذکور لشکر کمانڈر انچیف بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق درمیان

و فوج شیر سنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیر سنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
لارد گهم صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کمپ کمانڈر انچیف شد الغرض بتاریخ هجدهم
ماه مذکور در لشکر کمانڈر انچیف پانزده هزار سپاه و شصت توپ بود و میجر لارنس که دیگر
رخصت یکهفته گرفته در لشکر کمانڈر انچیف آمده بود شیر سنگه خریطه خطوط ڈاک انگریز و مال و غارت کرده بود
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از تکیه کلان مولراج برآمده بود
اینست طلا ۲ بار کنگن مرصع یکزوج شمشیر بیش قیمت یک قبضه مالای مروارید سلک
کنار قیمتی یکعدد و در شهر ملتان نه هزار و دو صد عمارت عالیشان بشمار آمده و ویرانی
واگذاشت شهر زری مقرر گردیده است و جنرل کورٹلینڈ صاحب ناظم ملتان مقرر
شدند و بیستم فروری قبائل مولراج را در مکان امیرخان فرستادند و از تردد ایشان
بسیار مال و اسباب برآمد و محکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شد و قلعه برن نیز در قبضه
سرکار درآمد و حال جنگ گجرات را که جنگ اخیر سکهان است و دران شکست فاحش بشیر سنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بدینصورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز برآمده
جنگ فیمابین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپها بر افواج یکدیگر
زدند درین دو خورد قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلٹن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب
پولٹیکل ایجنٹ زخم برداشتند و قریب و نیم صد سپاهی سرکار مقتول و مجروح گردیدند
و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از
سوار و پیاده آنچنان درین رزم و پیکار جان فشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین است
و نزد بعض چهل توپ غنیم بدست آمد و شیر سنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خور و نوش
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او بهر طرف که راه یافتند گریختند و
کمانڈر انچیف با رسالهای سواران تعاقب ایشان نمودند و شیر سنگه را از گجرات نیز گریزانیدند

نیز گریزانیدند و افغانان همراهی او چهار بار بر دمدمهای کمندر چیف حمله کردند و هربار
شکست یافته منهزم گردیدند **مضمون اشتهاریکه نواب گورنر جنرل بهادر**
مورخه ۲۴ فبروری سنه ۱۸۴۹ء از کنپ فیروزپور داده اند این ست
از روی چتهی کمندر چیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بیست و یکم فبروری سنه مذکور غلبه
فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی
منتج بفواید کثیر شد کمندر چیف مینویسند که دیروز لشکر بارکیم صاحب و دنداس صاحب
که از ملتان آمده بود ملحق معسکر اینجانب شد و فوج همه همراه گرفته از [illegible] بطرف شاه دوال
کوچ کردیم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدیم و بعد
دو ساعت ایشانرا شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب
و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم نشده زیرا که
تا دوازده کروه اسباب ایشان بوقت گریز میباید یعنی در جای توپها را گذاشتند و در
مقامی کولی و بار و دررا از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط صد
کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار سکه که نزد ایشان شصت
توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است
بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشانرا از جان و مال بسیار نقصان شد
تفصیل آن متعاقب خواهم نوشت تمام شد مضمون چتهی کمندر چیف و از خطوط انگریزی
معلوم شد که جنرل گلبرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان
مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح
نشده باشند و افسران نیز بهمانقدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و بیره گاف کمندر انچیف
صاحب را اعدا مظفر و منصور شاده در کمپ خود تشریف آوردند جشن انتظام خوش بری
ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر بثنا و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان هستند

مردم دیرینه سال درت لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج غنیم و داشتن توپها
و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که بر روی هند
شاید در کدام مهم هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان
پسر دوست محمد خان که بسرکردگی درانیان ترکیب تیر سکه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم
از صدمه گولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بود و مردم میدان منهزم شب
از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بقدر چهل و سه توپ اعلام بدست آمد
و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتن دوم که سابق بدست
غنیم افتاده بود نیز بود و گوره و لایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
و فوج غنیم منتشر گشته بسه جانب گریخت یک گروه بطرف پسرور و دیگر بجانب جهلم رفت و
لشکر جنرل گلبرت بطرف دیگی و کپتن کمل صاحب بطرف پسرور نهضت نمود و سردار چتر سنگه
که درین معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و

وضع توپخانه و رساله

غنیم مرتب بود

نقشهٔ جنك

ومیجر سکوت صاحب انجنیر تیتی قلعه ملتان را بازآراسته می کنند که جنگی کرده و مکانات اندرا از برجها
می پرانند و انبار خاک را بر دمدمهٔ شهر و قلعه راصاف و رخنهای دیوار را که بضربات گلولهای توپ کلان
شده بود بند میسازند و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و پلتن هندوستانی مدام دران قلعه
خواهد ماند شام سنگه و رام سنگه برادران مولراج حفاظت عیال او میکنند گویند در پای کنکر بهادر
زخمی خفیف رسیده اخبار نویس جلیان نوشته که دوست محمد خان بسردار یوسف زیان
پشاور نوشته بود که فوج را جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سنگه هشت هزار روپیه بخان
مذکور فرستاده است و نراین سنگه سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار
کرده در لاهور آوردند و پابجولان کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است
بر دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد جنگ میدارند و میگویند که تا نزد ما توپ نیست با شمشیر
خواهیم جنگید مضمون اشتهار سر لارنس رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرل که برای جمیع
سرکشان و همراهیان لشکر سکهان نوشته اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان
باید که رفاقت سکهان را گذاشته بیایند و هر که در سرکار انگریزی درینوقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار
خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن خانهٔ خود یا در
عمل سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد و حاجت برداری
ایشان خواهد گردید بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکاری بنمایند
و بیستم فبروری دیوان مولراج را به بیل ڈاک در لاهور آورده و در شهر بر فیل سوار کرده
در مکان بی بی چندر کنور فرود کنانیدند و از بیشتر در آنمکان بند و بست پهره گورهای ولایتی
بود دو سه روز کرنیل لارنس و میجر لارنس هر دو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرده
برای دیدن گلاب سنگه پسر چتر سنگه که در لاهور مقید است رفتند و شیخ امام الدین را خطاب بهادری
عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنجهزار روپیه را جاگیر دیگر یافت و بتاریخ هشتم
مارچ سردار چتر سنگه و شیر سنگه و دیگر سرداران باغی سکهان خود را حواله میجر مکنسن صاحب بهادر درجنب

گورنر جنرل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان
از پشاور بطرف جمرود گریخته رفت و جنرل گلبرٹ صاحب که در تعاقب ... افغانان
تا تحکان رفته بود محنت شان ثمرهٔ خوب داد که سرداران مذکور ... شده ...
حوالهٔ سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه گلاب سنگه بسبب دادن ... قبضه
کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند
حوالهٔ سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و میم ایشان را و لفتنت بوی صاحب
و لفتنت هربرٹ و مستر طاسین و بی بی ایشان را که در کشیتر رها کرده در لشکر انگریزی
بحفاظت تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جنرل گلبرٹ تعاقب دوست محمد خان
که چند روز در آن اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان در خیبر که طامع و زرد دستند
بطمع یافتن زر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حوالهٔ سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
و اکنون که مهم سکهان تمام شد زود لام افواج انگریزی خواهد شکست و صاحبان کرده
کپتان برای تجویز چهاونیهای افواج انگریزی بجانب بسیار دریای جهلم زمین را پیمایش
می کنند و نواب گورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکمبنڈر انچیف ایما فرمودند که هنوز
جنگ قائم است فساد در پنجاب تمام پنجاب آ توقف خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان و افغانان
کابل که برای مدد سکهان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند یا مغلوب و مستاصل کرده شوند
بمجرد رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب اٹک و پشاور برای خارج کردن افغانان
روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان را در بمجرد داخل
شدن لشکر جنرل گلبرٹ از پشاور گریخت و بسیار زر بخیبریان داده صحیح و سالم بدر رفت
و نیز بموجب حکم نواب گورنر جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان در
چهاونیهای کلان شلکهای تهنیت سر شدند و اکنون منظور اهالیان سرکار انگریزی است

است که حسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارد هاردنگ گورنر جنرل بهادر
که فیمابین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر تاثیا سکهان باز با سرکار قصد جنگ خواهند کرد
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب
کرده لهذا به لفتنت گورنر آگره حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و
هفتصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده در ملک پنجاب بفرستند و همچنین چهار
کس مددگار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهد گردید
گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کناره جهلم آمده سلاح خود ها را سپرد
سرکار نمودند و سرهم یک روپیه یافتند و خبر است که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور
خواهند برد و از آنجا به هندوستان و پانصد قیدی ملتان را که در آن اکثر اکالی و سنگهه
و نقرا اند در فیروزپور آوردند حساب خراج ضلاع پنجاب بموجب تشخیص ایشان

دیوان دینانات در دربار لاهور

ملتان	دوآبه باری	دوآبه رچنا	دوآبه چج	دوآبه سند ساگر
[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک
پشاور	هزاره	میر [illegible]	دیره اسمعیل خان	جاگیرها وغیره
[illegible] لک	لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک

میزان کل یک کرور [illegible] یعنی یک کرور و هشتاد لکهه و پنجاه هزار روپیه
سوای خراج صوبه کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه است و هر باشندگان شهر
ملتان برای داخل کردن خویش ضمیمت تاکید است و برای کاریگران تاکید رسیده که سابق که
از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشان را آورده به همان جا آباد سازند
در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که
در سنه ۱۷۵۷ عیسوی بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هندوستانی را که قواعد
نمیدانستند ملازم داشته بودند و بتدریج گوره های ولایتی از قسم خلاصیان جهاز وغیره
طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از هشت سال از جنگ

دران بر نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گوره و هندوستانی
ملازم سرکار کمپنی بود گوره سوار ۱۱۶ گوره سپاهی پیاده ۱۰۶۹ گوره گوله انداز ۷۰ هندوستانی
ترک سوار ۱۲۶۰ هندوستانی سپاهی ۱۳۰۴۸ جمع کل ۱۵۴۳۵ و در سنه ۱۸۱۷ عیسوی
بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۳۲۰۹ بودند و در جنگ برما یازده
پلتن گوره و بوقت محاصرهٔ قلعه بهرت پور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک بهادر
سه رساله دراگون و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در سنه ۱۸۴۵
و سنه ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلتن گوره و سیجده پلتن هندوستانی
بودند و بالفعل در سنه ۱۸۴۹ عیسوی نیز نه پلتن گوره و سیجده پلتن هندوستانی برای جنگ با
سکهان دفعه ثانی رفته بودند الغرض بالفعل کل فوج ملازم کمپنی و پادشاهی در کل هندوستان
سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم سرکار هستند پس کیست در هندوستان
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بر وی غالب آید و سوای شمار افواج
مذکوره هزارها صاحبان از لفٹنٹ تا کرنیل و جنرل هستند که با تدبیر و بیداری میجنگند
و میجنگانند و گویند رعایای پشاور خصوصا مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم و افغانان
بی رحم و بعد خلعت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیده و زنان شهر مذکور از بام جاهای
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در انجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه
گل افشانی کردند و بتصور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکوره
محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان بآواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام مارا میسر خواهد شد
در حق صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بقصد بردن در فیروزپور
از دریای چناب در محاصرهٔ فوج انگریزی عبور کنانیدند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی
خواهد شد لهذا انگریز کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاهور مقرر خواهد کرد و بر سر دفتر
کونسلیان سر هنری لارنس بهادر بدرماهه هفت هزار روپیه و دو صاحب دیگر سرکاری

در ماهه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک باسرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و اشتهار
گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکار انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان غالبا در بنارس
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینانانه و شیخ امام الدین و حکیم نورالدین
بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سنگه که باسرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص مستر اگنیو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیراکه او قاتل صاحب مذکور را فعل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در نظام
ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرت با
افواج قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد جای انگریزی را خصوصا
بنگله و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و همار دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار انگریزی بود بطرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد تکید و مقابله با فوج انگریزی از پشاور بدر رفتند نقل خلاصه اشتهار

نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹ء

از کنپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور مستوفاکه دوست
سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از
سکهان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود دلیر شده

کردد و در مقابلهٔ افواج سرکار رفته کور شکستهای متواتر یافته بسیاری ازان مقتول کردید
دا افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ آخر آن طرف ستلج عبور نموده قصد
لاهور کرد مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج
خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیمابین
سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بران همه قول
و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط
عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه تنخواه‌بندی که دران مندرج بود ادا نکردند بلکه
قرضی که گورنمنت هندوستان ایشان را داده بود نداد ندو علاوه سکهان و سرداران
ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بذمهٔ خود اختیار کرده بودند معطل نهاده
برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند
بوجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط
کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد
کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار
خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلاسبب هرگز منظور
خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست بر داشتن سرکار مذکور از ملک
پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
باید کرد تا دران سرکشان آنجا را که از سرداران خود نیز هستند مطیع و منقاد خود سازند
بنابران نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان
از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک

هندوستان کردید و سرکار انگریزی مدام نسبت بمهاراجه موصوف بعزت و تعظیم
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار جنگیدند
برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت و لیکن احدی
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا در امری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعه ها و قلعچه ها که در ملک پنجاب اند مسمار و منهدم
کرده خواهند شد بلکه آن چنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل بمردم رعایای پنجاب اطلاع میدهد
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزی را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار مذکور
خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
اینملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد در نصورت باز توقع رحم و
مهربانی این سرکار در باره خود ندارد بل بسزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار حسب الحکم
نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیٹ صاحب بهادر سکرتری
گورنمنٹ آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه ممالک
هندوستان وغیره و شمار افواج هر یک مقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق در سرکار انگریز بست	[illegible] کرور	[illegible] کرور	قریب دو لک سپاه
آمدنی ملک پنجاب برما و غیره	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
ملک برما که آنرا اوا نیز گویند	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد لکه	یک لکه و پنجاه هزار

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سنده	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	سه کرور	+
گوالیر ملک سیندهیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	تا انتقال زهر سپاه بدنظمی گسسته
ناگپور	[illegible] لک	[illegible]	+
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ یعنی چهارده کرور و پنج لک مردم	میزان کل ۳۳۰۶۲۵۶۷۹ یعنی سی سه کرور روپیه و شش لک و بست و پنج هزار و ششصد هفتاد و نه	

دربیان شمه از حال مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و گرفتن
او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در سنه ۱۸[illegible]ع بر اضلاع افغانستان
که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا
متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخویف و تطمیع مطیع حکومت
لاهور ساخت من بعد بر اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل
ملک پنجاب نمود و در سنه ۱۸۰۸ع سر چارلس مِتکاف بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانیدن
عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه
دستخط نمیکرد و آخر مدبر یافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد فیما بین دو سرکار
غرضی از ملک او نیست در سنه ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود و پس از آن زمان تا آخر عمر خود با وجود
اغوای همراهیان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او مدام بر جاده مستقیم دوستی و یگانگی
نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود منجمله آن بست و پنجهزار فوج خود
را نسبت دیگر سپاه زاید تنخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکنانید

می کنانید و منجمله آن بیست و پنجهزار سوار و گوله‌انداز بودند و کار توپ می‌آموختند و چند
فرانسیس را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کارآمد نزد او بود و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان کوهکی بودند بجای
تنخواه نقد زمین داده بود و در ۱۸۱۸ع صوبه ملتان و پشاور و در ۱۸۱۹ع کشمیر را در قبضه
خود در آورد و در ۱۸۳۱ع بالارڈ ولیم بنتنگ گورنر جنرل هندوستان باکمال شان و
شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این هردو سرکار بسیار افزود حتی که
روقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در ۱۸۳۹ع بعمر پنجاه و هفت سال شد بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عمیق بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد به مرتبه اولی
حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده. و در خصائل و صاحبان
انگریز نوشته‌اند که او قصد در امور مهلکه میکرد و اگر او را مهمی پیش می‌آمد بدون انجام
وانصرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن بر نمی‌داشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و میزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود میداشت احدی را یارا نبود که در نزد وی
بادی سرکشی میکرد و گو قادر بر نوشت و خواند نبود مگر آنچنان صاحب تدبیر صائب بود
که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی می‌نمود اگرچه رحم و افسوس
در دلش نبود و لیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و زور و طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی‌کرد و اگر در مهمی از روی خطا هم واقع میشد سبب
آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در ثبات حکومت او راه نمی‌یافت و دلیل بر دانشمندی
او همین بس است که اهالیان سرکار انگلشیه همیشه از وی راضی و خوشنود ماندند و تحسین میکنند

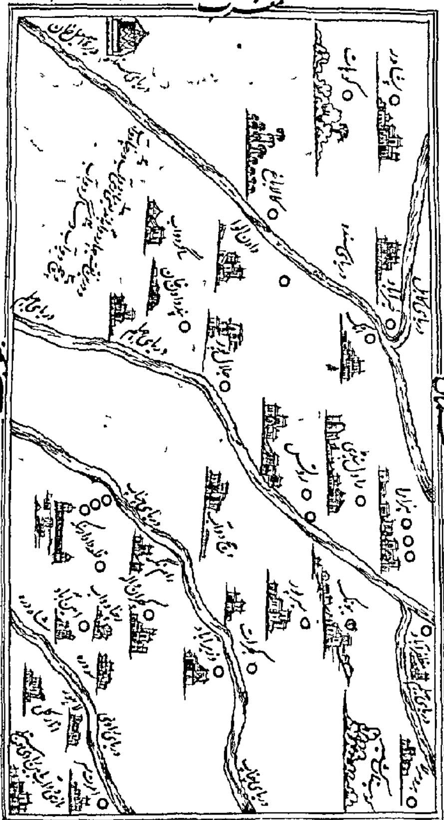
بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت مگر مجرم را بعقوبت شدید آزار کمال بیرحمی قطع
اعضا و مُثله کردن او را می کشت و یا او را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگرچه شکل
انگریزی نداشت مگر بنسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان بمراتب بهتر و منضبط بود
و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار وی
قریب دوازده کرور روپیه را نقد و اسباب بود تا هم تنخواه فوج او تا هیجده ماه ذمه
او باقی می ماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او
بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب
خواهش او میشدند و حدود ملک لاهور در وقت او بدینصورت بودند حد شمالی ملک
او ملصق بکوهستان همالا و غربی آن تا دریای سند و جنوبی و شرقی تا دریای
ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل
با دامن کوه همالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه ششصد میل بدین صورت



قاعدهٔ این مثلث که از جانب شمال بکوهستان
همالا پیوسته است بقدر چهار صد میل باشد

و آبادی ملک او در زمین برابر و هموار بنسبت کوهستان بسیار است و زمین اطراف این پنج
دریا که مشهور به ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار سیر حاصل و زرخیز و چهار دوآبه
اند یکی را دوآبه باری گویند و دوم را دوآبه رچنا و سوم را دوآبه چج و چهارم را دوآبه سندساگر

نقشهٔ حصهٔ پنجاب که در میان لاهور و پشاور واقع است



نثر خامهٔ مترشحهٔ کلک گهرسلک شاه اقلیم سخن وری آخترج معنی پروری
طلعه کشای کشور شعر و سخن ناصب اعلام این گرامی فن مقبول آلاکرام
ملم زبلی جناب افادت مآب مولوی محمد هادی علی مدظله العالی

بنستعین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحهٔ توحید مالک الملکی ست که بساط
قهرمانیش از ازلی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در بیدای ناپید اکنار تحمید
جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش سرکه و مه تن برضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و فراست
در معرکه ادراک کنه ذاتش محو تیر بتاریکی زدن و ناوک زنان عقل و کیاست از دعوی محال
حصر صفاتش در خانه کمان گوشه گزیدن ع تا علم صبح برافراخته سرخ شفق آن
ساخته باده نوست ازلی یگانه ایش تیغ هلالی زسلح خانه ایش امضای برلیغ قضا
بدست مختاری نهاده که مشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورد و تبلیغ احکام
واجب الاداء بزبان شاه کو بندگانی سپرده که بی زبانان را حکم ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش
بطغرای و ما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم التمامی و لکن رسول الله
و خاتم النبیین مکمل ع چو منکر تیغ او شد از جهالت سر افگند بر آب مذهب سلیمان
بود مور ریگزارش سکندر جا دهر آئینه دارش جانشینان مسند مملکتش تیغ انتقام
بخون دشمنان اسلام خوابانده و نابان ساده خلافتش ترکین در سینه کافران بدین
نشانده ع صد تحیات باد بر جانش برهمه آل و صحب ذی شانش بعد ازین سواد تحریر
سرمهٔ چشم اعتبار برای نظارگیان بندگان فاعتبروا یا اولی الابصار باد که سنان جوشن گذار جلاد
زبان همیشه بخون عزیزان خضاب بست و شمشیر لنگر دار سفاک دوران مدام دست در گریبان
گلوی ناکسان رقاب کاهی تخت یکی مقام دیگریست و نوبتی دیهیم صاحب افسری سری

تا آسمان تیغ سحر و تیغ زر زبان آورده چها انگشت حیرت ارباب بصیرت که قطع کرده
سی یکی را از شاهی بسر تاج داد همه ملک دیگر بتاراج داد بهر وقت آماده کارزار
که نام آوران را کند کارزار ق تلون چنان بکند هنجار که شد از دو رنگی لیل و نهار یکی چیره دست
و دیگر زیر دست یکی را ظفر دیگری را شکست نظیر این حال و مصداق این مقال نفاق دو و فرادان لشکر
و مقابله و مقاتله جهد و در محاربه سکهان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار انگلستان است که بکیتا ارمغان
جولانگاه معانی قصب السبق ربا می حاضر گشته وانی فارس مضمار رقت شهسوار جریده نظامات
[illegible] بر لشکر جادو نگاران هفت بر بخطای گلشن عقدهای علم و هنر و وا شگافی دقائق
فنون تیغ کوشش را جوهر سزاوار مناصب جسیم منشی مولوی عبد الکریم ادام الله قدره
بالمرادات و بلغه اقصی الغایات بتحسین وافی و تصحیح واقعی از زبان انگریزان و اخبار اردو و فارسی
نگاشت و خالی بود نش از زلل و نار رست [illegible] وقت بملاحظه صدق بیانش
بر زبانهاست که خبر از احتمال کذب بری است هر فقره اش فصاحت قرین و هر نکته بلاغت آفرین از
سطورش فوج معنی صف آرا و تار سطر تربیت کاکل زیبا در هر ترکیب اگر بفرض من التقدیر شاخ طوبی قلم کنند
بمقابله تیزی این تحریر تیغش نخواهد برید و ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ کردد هم
دود براقت ورقش نخواهد رسید [illegible] قصص و حکایات طبائع انسانی را قبول و در شمار
وقائع و محاربات محبوب است خصوصا که شهاب آواز کوس این نگارد و هر سامعه مشتاق صدای
طبل این تازه کارزار بود لهذا طرفدار قلمرو همت سپهسالار حشم فتوت حاجی حرمین شریفین
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب گنجینه هر گونه مقصودش کسب و علم قابل استان
برنا دولت بهبود درست باد برای عبرت ناظران از قالب طبع برکشید و متفحصان آثار
روزگار را کامیاب گردانید و ننگ انام یادی برای نام این چند سطر پریشان نگاشت
و تاریخ لفظی و معنوی یادگار گذاشت قطعه تاریخ شد این نامه برگزیده تالیف و طبع
پسندیده طبع برگزیده رقم کرده از بهر تاریخ شگرف که سال هزار و دو صد و شصت و پنج

خاتمهٔ طبع از جان بخش قالب سخن شیخ محمد عبد الرحمن متخلص بآسر

رایت افرازی خامهٔ محمدت نگار بمیدان صفحهٔ قرطاس بتحریر حمد شاهنشاهیست که بحکم محکمش تیغ آسمان‌زن
بپا بر این قلعهٔ فیروزه گون بستون مهابت و عارض امرش از جنود کواکب بر ساحت فلک
صف کهکشان آراست و صفوف آرای افواج حروف در عرصهٔ کاغذ بتفهیم نعت کشورستانیست
که دین متینش ناسخ جمله ادیانست و رواج سکهٔ کلمه‌اش از زمین تا آسمان **اما بعد** این
کتابیست عبرت افزای ناظران محتوی بر اخبار صحیحهٔ لاهور و ملتان بیان واقع نثر لاجواب
ملقب **بتاریخ پنجاب** تصنیف لطیف مقدمة الجیش بلیغان روزگار و ترصیف نظیف
سردفتر فصیحان ذی اعتبار نثار عدیم النظیر ناظم نظم دلپذیر مجموعهٔ فضائل جزیله حاوی
فنون جلیله جناب فیض انتساب شعر پرور طور معانی کلیم مولوی منشی **عبد الکریم** عم فیضه و
ظله که نثرش را بنثره نسبت دادن گردن عدل زدن و خون انصاف ریختنست
و شهرت انشای دلگشایش در بلای تیغ و ترنج برای دبیر فلک انگیختن بیما تا کوس سخن
بنام نامیش نواخته‌اند و علم این گرامی فن باسم سامیش برافراخته سحبان وائل اگر زنده
بودی زانوی ادب پیشش ته می‌نمود و امرء القیس جبین ارادت بر آستان فیض نشانش
میسود نقطه که از قلمش چکد برای اعدام اعدا کار تیر تفنگ کناد و مدی که از خامه‌اش کشد
سنان سینهٔ مخالفان در آهنگ باد و بالجمله این نثار مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی غازهٔ طبع
بر رو مالید و پنجم رمضان المبارک سنه ۱۲۶۵ هجری بزینت شده نظارگیان را محو تماشای
خود گردانید عندلیب خامهٔ راقم الحروف **محمد عبد الرحمن** بدو قطعهٔ تاریخ فتح این مهم
ترنم آشناست **قطعه** چون درین وقت ز تقدیر خدا — چشمها دیده شکست لاهور بهر تاریخ
خرد با احسن گفت کردیده شکست لاهور ۱۲۶۵ **ایضاً** چو شد پنجاب یکسر زلی سر و پا
برای کمپنی شد فتح ابواب — مرتب شد کتاب افغانش — لقب شد بهر آن تاریخ پنجاب
همان بی پا و سر پنجاب برگیر — که باشد این لقب تاریخ نایاب

مزیل اغلاط تاریخ پنجاب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۳	چیز	خبر	۵۲	۱۰	سسسر	سسسم	۸۳	زنقشہ	رامنگر	رام نگر
۶	۱	خودرو	خودرا	〃	۱۲	لکذرانیدل	وگذرانیدن	〃	۱۱	[illegible]	[illegible]
۷	۳	میرمنشند	میرفت	〃	۳۰	بابامردم	بامردم	۸۵	۲۰	روشن	روشن آن
ایضا	۶	تنگ	بشنگ	۵۴	۱۳	بوودر	بورند	۸۶	۱۱	ذکور	ذکور کان اند
۸	۳	بصلوبید	صلوبید	۵۸	۱۴	راج ل	راج محل	۸۷	۳	گورنر	گورنر جنرل
۹	۵	لعب سپاہ	لعب	۵۹	۶	[illegible]	[illegible]	۸۸	۹	وحوالہ	وخود را حوالہ
۱۱	ایضا	دسال	سال	۶۴	۲	پیچیک	سیچک	۸۹	۱۱	فروو	فرود
۱۳	۷	ظہار	اظہار	〃	۱۰	سیدرسی	دبیداری	۹۰	در نقشہ	ازیل	ازبل
ایضا	۱۸	بازیہای	باری	〃	۱۲	وقول	وبقول	۹۱	۱۴	روپیہ	روپیہ را
۲۲	درحاشیہ	لارڈنگ	ہارڈنگ	〃	۱۵	افنا	افنا	۹۳	[illegible]	نیروند	نیرند
۲۷	۶	پنکی	تیکی	۶۵	۱۳	نامسے	نامی فسران	۹۳	۴	شادرہ	شاہدرہ
۲۸	۹	کپنی	کمپنی	۶۸	۱۷	ستونہ	نشونہ	۹۴	۴	خریطہ	شیر سنگھ خریطہ
۳۹	۷	کاربانان	کاربہ بانان	۷۳	۱۳	بدون	گوبدون	〃	۸	لپشد	لبشد
۴۲	۱۸	عیدگاہ	عیدگاہ	۷۵	۴	صوبہ دار	صوبیدار	۹۸	۱	نگہا	سرنگہا
۴۳	۱	〃	〃	〃	۱۵	لبعضی	بعضی	۱۰۱	۱۲	[illegible]	تا
ایضا	۳	راکوپ سکھ	داتوپ سنگھ	۷۷	۱	ہری سکھ	ہری سنگھ	〃	۲۱	ہنری	ہنری
〃	۵	مصرجک	نصرت جنگ	〃	۴	بانہ	باشت	۱۰۶	۱	مسجلد این	منجملہ آن
ایضا	۱۷	دوریان	رود بان	〃	۴	مورجال	مورچال				
۴۶	۱۳	تا	ما	〃	۵	سہ کاری	سرکاری				
۴۹	۹	نہ	وند	۸۰	۲	آواز	آوازہ				
〃	۲۱	خاطر	بپاس خاطر	۸۱	۱	سوم	سوم بنشالبہ				
				〃	〃	سر	سر اکنون				
۵۱	۱۱	جہلت	جرأت	〃	۱۸	جان	از جان				